

بيان الأديان

در

شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی

به انضمام رساله معرفه المذاهب

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



کتاب

بیان الأديان

در

شرح ادیان و مذاہب جاہلی و اسلامی

کہ در سال ۴۸۵ ہجری تالیف شدہ

تالیف

ابو المعالی محمد الحسینی العلوی



بتصحیح

عباس اقبال

و

رسالہ معرفۃ المذاہب

بقلم :

آقای علی اصغر حکمت

137193



افشارات ابن سینا
تهران - میدان ۲۵ شهرپور

این کتاب در هزار نسخه در چاپخانه افست مروی به چاپ رسید

مقدمه ناشر

کتاب **بیان الادیان** که کتاب کوچکی است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی ظاهراً در قسمت شرقی ایران بسال ۴۸۵ بربان فارسی تألیف شده و آن عجاله قدیمترین نسخه ایست که ما در موضوع ملل و نحل و آراء و دیانات بربان فارسی در دست داریم و اگر قبل از تاریخ تألیف این کتاب نسخه دیگری در موضوع فوق برفارسی نگاشته شده باشد مارا از آن خبری نیست و اثری از آن بجا نمانده .

از بیان الادیان تا حدی که اطلاع داریم يك نسخه ناقص بیشتر موجود نیست و آن که فاقد باب اخیر کتاب است جزء مجموعه ایست از کتب متعلق بکتابخانه ملی پاریس و همان است که **شارل شفر** (۱) مدیر مدرسه السنه شرقیه پاریس آنرا بسال ۱۸۸۳ میلادی در جلد اول **منتخبات فارسی** (۲) که جمع آورده مستشرق مزبور است با ترجمه ای بربان فرانسه و بعضی توضیحات طبع و نشر کرده و چون نسخه دیگری از بیان الادیان در دست نیست ما عین همان نسخه طبع شده شفر را با بعضی اصلاحات مجدداً بمعرض مطالعه هموطنان فارسی زبان خود میگذاریم و باره ای توضیحات باخر آن ضمیمه می کنیم و چون تا کنون کسی اطلاع صحیحی از مؤلف آن نداشته آنچه را نیز که در خصوص مؤلف بیان الادیان و خاندان او از کتب مختلفه التقاط کرده ایم از لحاظ نظر قارئین میگذاریم .

مؤلف بیان الادیان

نام و لقب مؤلف بیان الادیان در مقدمه این کتاب چنین مذکور شده است :
«امیر سید اجل امام عالم ابو المعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب»

۱ - Charle Schefer

۲ - Chrestomathie persane جلد اول از صفحه ۱۳۲ تا ۱۷۱

مقصود از: «الحسین بن علی بن ابی طالب» قطعاً امام حسین شهید امام سوم شیعیان امامی نیست چه آن حضرت پسری بنام عبید اللہ نداشته بلکه غرض از او: «الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی بن الامام الشہید الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» است. ناسخ در سوق نسب ابوالمعالی، «الحسین بن علی» را یک بار بنخیال مکرر بودن حذف کرده است بنا برین تمام سلسلہ نسب ابوالمعالی این است: «ابوالمعالی محمد بن عبید اللہ بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبید اللہ بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب».

ابو عبد اللہ الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی جد ششم مؤلف
بیان الادیان کہ در خروج محمد بن عبد اللہ بن الحسن ملقب بالنفس الزکیہ سال ۱۴۵ بدست امیر مدینہ از جانب منصور خلیفہ یعنی ریاح بن عثمان دستگیر کردیدہ (ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵) از فضلی محدثین است و او از پدر خویش امام زین العابدین و برادر خود امام ابو جعفر محمد باقر و عمہ خویش فاطمہ احادیث بسیار روایت می کردہ و تا سال ۱۵۷ حیات داشتہ و در مدینہ میزیستہ و در این سال فوت کردہ و در بقیع مدفون شدہ است (عمدۃ الطالب ص ۳۰۱ و ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۸ و رجال استرابادی ص ۱۱۵).

نسل ابو عبد اللہ حسین اصغر ازینج پسر اوست کہ یکی از ایشان **ابو علی عبید اللہ** ملقب بہ **الاعرج** جد پنجم مؤلف بیان الادیان است. عبید اللہ الاعرج در حیات پدر خویش حسین اصغر بنمایندگی و مأموریت پیش سفاح آمدہ و سفاح مزرعہ ای باو در مداین وا گذاشتہ کہ سالی ۸۰۰۰۰ دینار عابدی آن بودہ است.
در موقعی کہ محمد بن عبد اللہ بن حسن ملقب بالنفس الزکیہ مردم را علی رغم بنی عباس با امامت خود میخواند و جماعتی از بنی ہاشم و آل ابی طالب دعوت او را پذیرفتہ بودند عبید اللہ اعرج از قبول تبعیت او سر بیچید و محمد النفس الزکیہ قسم یاد کرد کہ چون چشمش بعبید اللہ بیفتد او را بقتل رساند ولی همینکہ عبید اللہ را پیش او بردند

برای آنکه باجرای قسم خود مجبور نشود از دیدار او چشم پوشید و عبیدالله بن خراسان پیش ابو مسلم خراسانی رفت . ابو مسلم در حق او انعام بسیار کرد و اهل خراسان نیز در تعظیمش کوشیدند .

در سال ۱۳۲ موقعیکه سقاح پس از قتل ابو سلمه خلّال وزیر خود برادر خویش ابو جعفر را بخراسان پیش ابو مسلم فرستاد ابو مسلم عبیدالله اعرج و سلیمان بن کثیر خزاعی را بجلوی ابو جعفر فرستاد . سلیمان روزی عبیدالله را مخاطب ساخته گفت ما در اختیار دیگران بخلافت راه خطا رفتیم و باغیر شما بیعت کردیم ، هم اکنون نیز حاضریم که اگر ما را بیعت خود بخوانید بیاری شما بر خیزیم . عبیدالله بگمان اینکه این بیان سلیمان بن کثیر دسیسه ایست از جانب ابو مسلم جهت شناختن میزان وفاداری او ، از ترس جان قصه را بابو مسلم خبر داد و ابو مسلم در همان سال ۱۳۲ در خراسان سلیمان بن کثیر خزاعی را بقتل آورد .

عبیدالله اعرج در حیات پدر خود یعنی قبل از سال ۱۵۷ بسن ۳۷ یا ۴۶ فوت کرده (ابن الاثیر وقایع سال ۱۳۲ و عمدة الطالب ص ۳۰۸) .

عبیدالله از چهار پسر خود فرزندان عدیده پیدا کرد و از این چهار پسر دو تن مشهور ترند یکی **ابوالحسن علی الصالح** که در ایام امام موسی الکاظم و امام علی الرضا میزیسته و مردی کریم و زاهد و پرهیزکار بوده . دیگری **جعفر** که از بزرگان ائمه زیدیه است و شیعیانی داشته است که او را بلقب **حجت** میخوانده اند . علی الصالح و جعفر الحجّة از معاصرین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طباطبای و برادرش ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی بوده اند ، محمد بن طباطبای که در سال ۱۹۹ بر مأمون خلیفه خروج کرد میخواست علی الصالح را ولیعهد خویش قرار دهد ولی علی وزیر برز گرفت و ابن طباطبای نیز در همین سال بدست ابوالسرایسر کرده لشکریان خود سموم کردید . علی با امام علی الرضا بخراسان رفت و همواره در خدمت آن حضرت بود (رجال نجاشی ص ۱۸۰-۱۸۱ و عمدة الطالب ص ۳۱۰ و مجالس المؤمنین مجلس ۵) . ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی برادر محمد بن طباطبای که در جیل رس

یمن اقامت داشته و بهمین جهت هم برسی مشهور شده از پیشوایان بزرگ فرقه زیدی به در یمن است و ائمه زیدی یمن که سالها مقام امامت آن ولایت را داشته اند از فرزندان اویند. امام قاسم رسی که در سال ۲۴۶ وفات یافته در عهد مأمون در یمن بدعوت مردم بمذهب زیدی قیام کرده و جعفر الحجة را که مردی فصیح بوده در سلك یاران خود آورده و او را از ائمه آل محمد میخوانده است (عمدة الطالب ص ۲۲۲).

جعفر الحجة جد چهارم مؤلف کتاب بیان الادیان است و او را ازدویسر فرزندان بود: حسن و حسین و از این دو حسین جد سوم ابو المعالی مؤلف بیان الادیانست و او در تاریخ بلخی که معلوم نیست (شاید در ایام خلافت متوکل که علویان از حوزه سلطه خلفا بطرف مشرق مخصوصاً بحدود جبال صعب عراق و طبرستان و خراسان هجرت می کردند) ببلخ آمد و در آنجا او را فرزندان رسیدند و از ایشان طبقه ای تا آنجا اعتبار و نام و نشان بهم رساندند که بمقام ملکی و تقییبی بلخ نایل آمدند چنانکه جد دوم مؤلف بیان الادیان یعنی **ابو محمد حسن بن حسین** در آن شهر از بزرگان صاحب مقام بوده و جاحظ خراسان یعنی ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) حکیم و عالم معروف او را که در بلخ فوت کرده و بشهادت صاحب عمدة الطالب (صفحة ۳۲۲ از آن کتاب) قبرش نیز در آن شهر بوده بقطعه ذیل مرثیه گفته است:

إِنَّ الْمَنِيَّةَ رَامَتْنَا بِأَسْهُمِهَا . فَأَوْقَعَتْ سَهْمَهَا الْمَسْمُومَ بِالْحَسَنِ
أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَعْلَى فَمَادَرَهُ . تَحْتَ الصَّفِيحِ مَعَ الْأَمْوَاتِ فِي قَرْنٍ
يَا قَبْرَ ابْنِ الَّذِي ضَمِنْتَ جُثَّتَهُ . مِنْ عَصَبَةِ سَادَةٍ لَيْسُوا ذَوِي أَفْنٍ
مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ثُمَّ زَوْجَتِهِ . ثُمَّ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ وَالْمُرْتَضَى الْحَسَنِ
صَلَّى إِلَهُ عَلَيْهِمُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ طَوَالَ الدَّهْرِ وَالزَّمَنِ (۱)

(۱) معجم الادباء ج ۱ ص ۱۰۱-۱۰۲

و از این رثاء معلوم میشود که جدّ دوّم ابوالمعالی قبل از سال ۳۲۲ که سال فوت ابوزید بلخی است در گذشته بوده است .

از جدّ اوّل ابوالمعالی یعنی ابوالقاسم علی بن ابی محمد حسن اطلاعی بدست نداریم همینقدر میدانیم که او نیز مقیم بلخ بوده ولی پسرش عبیدالله بن علی که پدر ابوالمعالی باشد در هرات اقامت داشته است (عمدة الطالب ص ۳۲۲) .

نام و کنیه و لقب مؤلف بیان الادیان را صاحب عمدة الطالب اگرچه هیچگونه مطلبی در خصوص او بدست نداده و فقط باجداد و اولاد او اشاره نموده **ابو الحسن محمد الزاهد** ذکر می کند و چنین معلوم میشود که ابوالمعالی کنیه ای بوده است که دیگران مؤلف بیان الادیان را از راه تعظیم و تجلیل بدان میخوانده اند و از مقدمه بیان الادیان که مؤلف را در آنجا : « امیر سیّد اجلّ و امام عالم » نام میبرد نیز بر می آید که ابوالمعالی هم مثل اجداد و اولاد خود سمتی از نوع امارت و نقابت و غیره داشته است و غیر از این مختصر باوجود فحص بسیار نگمارنده بر هیچ قسم اطلاع دیگری در حق او دست نیافت .

دو عمّ ابوالمعالی یعنی **عبد الله** و **محمد** پسران ابوالقاسم علی و دو پسر ابوالمعالی یعنی **علی** و **ابوعلی عبیدالله** فی الجملة شهرتی داشته اند و از ایشان فرزندان باقی بوده (عمدة الطالب ص ۳۲۲) و پسر ابوعلی عبیدالله یعنی **ابو عبدالله نعمه** و نواده او از پسر دیگرش **ابوطالب حسن** یعنی **سید ابوالحسن علی بلخی** نیز سمت نقابت بلخ را داشته اند و این ابو عبدالله نعمه که نواده ابو المعالی میشود ظاهراً پدر **سید مجد الدین امیر ابوطالب بن نعمه** ممدوح شاعر مشهور اوحدالدین علی بن محمد بن اسحق انوری است که در بلخ سمت امارت داشته و انوری در اشعار خود از نعم او سپاسگزاری میکند (۱) .

از آنجمله میگوید :

تو که پوشیده همی بینی از دور مرا
حال بیرون و درونم به همانا دانی
طاق ابوطالب نعمه است که دارم ز برون
وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی
در محلی دیگر میگوید : [بقیه در ذیل صفحه بعد]

از خاندان ابوالمعالی مؤلف بیان الادیان بیش از این اطلاعی بدست نیامد و اگر تاریخ خصوصی بعضی از بلاد خراسان بدقت مطالعه شود اکنون که سلسله نسب این خانواده مشخص شده شاید مطالب دیگری نیز راجع بایشان بدست آید ولی خاندان علی الصالح برادر جعفر الحجّة تاسدتهای بعد در عراق عرب و الجزیره صاحب مقامات جلیله بوده اند چنانکه نقابت علویین در بغداد از سال ۴۵۶ بایشان انتقال یافته و تا ایام خلافت ناصر خلیفه یعنی تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم این مقام در خاندان ایشان بوده و از ایشان است ابو علی احمد الطاهر بن ابی الغنایم علی الطاهر بن ابی الغنایم معمر بن ابی عبدالله احمد بن ابی علی محمد امیر الحاج بن ابی الحسین محمد الاشر بن عبیدالله الثالث بن ابی الحسین علی بن عبیدالله الثانی بن علی الصالح بن عبیدالله الاول الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی (۱) که از وجها و مؤلفین و محدثین و منشیان بوده و پس از ۳۹ سال نقابت بسال ۵۶۹ وفات یافته است و یکی از بنی اعمام پدری او امیر شمس الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبیدالله الحسینی نقیب است که در سال ۵۴۳ از طرحی سیف الدین غازی (سلطنتش از ۵۴۱ تا ۵۴۴) پسر اتابک عماد الدین زنگی اتابک موصل بسفارت بدمشق رفته (تاریخ ابن قلانسی ص ۳۰۱) و چون ابن قلانسی در این تاریخ نقابت خراسان را نیز در عهده یکی از بنی اعمام (یعنی بنی اعمام پدری) امیر شمس الدین ذکر میکند

[بقية ذیل صفحه قبل]

مُنزل اندر نهاد مجدالدین	آیت مجد آیتی است مبین
زال یاسین چو از نبی یاسین	سید و صدر روزگار که هست
نیست در ملک آسمان و زمین	میر بو طالب آنکه مطلوبش
کاضطرار مرا دهد تسکین	مکره‌ی نیز نیست در همه بلخ
این نخستین شناس باز یسین	شعر من بنده در مدایح بلخ

ایضاً،

مجددین آن بسزا بر ملکبان بار خدای	عالم مجد که بر بار خدایان ملکست
آسمان تنگ و زمین تیره و خورشید گدای	میر بو طالب بن نعمة که بی نعمت اوست

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۴۲۴ و ابن الاثیر و قایم سالهای ۴۵۶ و ۴۶۸ و ۴۸۷ و ۵۶۹

ظاهراً خاندان ابوالمعالی تا آن تاریخ که مقارن اواسط قرن ششم میشود هنوز در خراسان سمت نقابت داشته اند.

کتاب بیان الادیان

شفر از روی دو اشاره که در متن بیان الادیان در خصوص شهر غزنین پایتخت سلاطین غزنوی موجود است (صفحات ۱۷ و ۳۹) ، یکی این عبارت که : «ارژنگ مانی در خزاین غزنین موجود است» ، دیگر این عبارت که : «یکی بود غزنین که او را محمد ادیب خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بی حد را از شهر و روستا بپراه کرده است» ، چنین حدس زده است که ابو المعالی مقیم غزنین بوده و غرض او از پادشاهی که در مقدمه بمجلس او اشاره میکند سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی است که از سال ۴۸۲ تا ۴۹۲ در غزنین سلطنت داشته ، این استنباط اگرچه بعید نیست ولی چندان مسلم نیز بنظر نمیرسد زیرا که سمت نقابتی که خاندان او در بلخ داشته اند و حتی نواده او نیز بهمین سمت رسیده و با اشاره ای که باقامت پدر او در هرات هست درست نمیتوانیم در باب محلّ سکنای ابو المعالی و نقطه ای که بیان الادیان در آنجا تألیف شده و پادشاهی که در مقدمه کتاب با او اشاره رفته است بیقین حکمی کنیم .

ابو المعالی در نوشتن این کتاب کوچک چنانکه خود در مقدمه اشاره کرده علاوه بر آنچه پیش استادان و امامان خوانده و یا بتلقف یاد گرفته بوده ، بکتاب معتبر استادان فنّ مراجعه نموده و از مؤلفات ذیل نام میبرد :

۱ - تاریخ مقدسی یعنی البدأ والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی که در سال ۳۵۵ تألیف شده (ص ۵ و ۶) .

۲ - ابد علی الآبد تألیف ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری که بسال ۳۸۱ فوت کرده (ص ۶) .

۳ - کتابی از ابوالخیر حسن بن سوار خمار که در اوایل قرن پنجم فوت کرده که گویا همان سیره الفیلوف تألیف او باشد (ص ۶) .

۴ - کتاب آراء الہند تألیف ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی کہ در سال ۴۲۳ ہجری تألیف شدہ (ص ۸) .

۵ - کتاب المقالات تألیف ابو عیسیٰ محمد بن ہارون وراق کہ در ۲۴۷ فوت کردہ (ص ۱۰) .

۶ - کتابی از ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) ، (ص ۲۰) .

۷ - کتاب اختصارات [ظ - اختیارات] از ابو الحسن نویزی (؟) (ص ۲۱) .

۸ - الْمُقْنِعُ فِي الْغَيْبَةِ تألیف علم الہدی سید مرتضیٰ (۳۵۵-۴۶۶) ، (ص ۴۱) .

۹ - کتاب أَحْسَنَ الْكِبَارِ کہ درست معلوم نشد از کیست ، (ص ۴۹) .



بیان الادیان از جهت انشاء یکی از کتب بسیار خوب نثر فارسی است و از نمونہ های فصیح قدیمی این زبان است چہ بشرحیکہ در صفحہ ۴۴ از متن مذکور است در ۲۳۰ سال قمری بعد از تاریخ ولادت حضرت حجّت یعنی بعد از سال ۲۵۵ کہ با ۴۸۵ ہجری برابر میشود تألیف شدہ و باتوجہ باینکہ از دورہ درخشان غزنویان مارا جز چہار پنج کتاب بزبان فارسی اثری دیگر در دست نیست اہمیت بیان الادیان مسلم می گردد مخصوصاً کہ در موضوع آن یعنی شرح ادیان و مذاہب هیچ کتابی کہ از آن قدیمتر باشد بزبان فارسی موجود نیست و تاحدی کہ اطلاع داریم جز کتابی کہ ایرانیہا در اخبار مقفّع معروف صاحب ماہ نخب بفارسی ساختہ بودند و ابوریحان آنرا بعربی ترجمہ کردہ بودہ (الانار الباقیہ ص ۲۱۱) کتاب معروف دیگری بفارسی در باب ملل و نحل مشہور شدہ است .

صاحب بیان الادیان از معاصرین ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشہور بودہ کہ در سال ۴۸۱ فوت کردہ است و در صفحہ ۳۲ از متن حاضر دوبار اشارہ باو و مقام و بعضی از تألیفات و حوزہ انتشار تبلیغات آن شاعر داعی ہست کہ در نہایت اہمیت است و این قدیمترین جائی است کہ از ناصر خسرو یعنی چہار سال بعد از فوت او حکایتی

هست و شاید ابوالمعالی که خاندان او مقیم بلخ بوده اند شخصاً نیز ناصر خسرو را می‌شناخته و در اخراج او از آن شهر خود یا کسانی که دخالت داشته اند و از اینکه در حق او میگوید که: «او ملعونی عظیم بوده است» شاید بتوان این نکته را تأیید نمود. کتاب بیان الادیان با وجود فارسی بودن چندان میان مردم ایران شهرت نداشته و کسی آنرا زیاد نمی‌شناخته و تا آنجا که اطلاع داریم فقط مؤلف تبصرة العوام که در نیمه دوم قرن ششم تألیف شده ظاهراً آنرا در دست داشته و بدون تصریح بعضی مطالب را که احتمال نقل آنها از بیان الادیان می‌رود از این کتاب برداشته است مثل فقره راجع بفرقه ناصریه اصحاب ناصر خسرو شاعر که در هیچ کتاب دیگری غیر از بیان الادیان مذکور نیست و غیره.

از قارئین محترم متمنی است که اگر بوجد نسخه دیگری از بیان الادیان دست رسی دارند لطفاً نگارنده این سطر را مسبق سازند تا در تکمیل این نسخه که ناقص است اقدام شود و باب پنجم آن نیز که یکی از مهمترین قسمت‌های آن بوده و در نسخه مانیت برای استفاده در معرض مطالعه عموم فارسی زبانان گذاشته شود.

در پایان این مقدمه بر ذمه نگارنده فرض است که تشکرات خالصه خود را از جناب آقای حاج امین التجار اصفهانی که مخارج طبع این کتاب و کتاب تبصرة العوام را که عنقریب منتشر خواهد شد لطف کرده اند اظهار دارم و از مخدوم معظم حضرت مستطاب اشرف آقای تقی زاده مدظلّه و دوست ادب پرور ارجمند خود حضرت آقای آقا سید عبدالرحیم خلخالی دام اجلاله نیز که وسیله انجام این امر خیر بوده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم و دوام و بقای ایشان را در خدمت بعلم و ادب از خداوند خواستار باشم.

عباس اقبال

طهران دی ماه ۱۳۱۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس داریم که شکر گزاریم (۱) خدای را جلّ جلاله و عمّ نواله بر آنچه ما را بذات خویش شناسا گردانید و راه معرفت و شناختِ خویش بر دلہای ما پیدا کرد تا بدانستیم او را موصوف بصفات کمال که بزرگی او بی منتہاست و اولی و آخری او بی ابتدا و انتہاست، چونی و چگونگی و کجائی بر او نارسواست، خالق آب و آتش و خاک و هواست و آفریدگارِ خللا و ملاست، ساکن و جنبان نیست و برگزیننده و فرستنده پیغامبرانست خاصہ بہترین خلق محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ مصطفی و مجتبی و معلی (۲) است، آنکہ خلق را بحقّ راه نمود و ہمہ داد راستی فرمود و امت خویش را طریق حقّ و مسلمانان در آموخت و شمع در ہمہ دلہا بی فروخت فصلّی اللہ علیہ و علی آلہ و سلم تسلیمًا.

چنین گوید مؤلف کتاب امیر سیداجلّ امام عالم ابو المعالی محمد بن عبید اللہ بن علیّ الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبید اللہ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب رضی اللہ عنہم و تقدّمہم بر حمتہ کہ پس از انقیاد و طاعت ایزد تعالی و رسول او صلی اللہ علیہ وسلم و گزارد (۳) فرائض و شریعت هیچ چیز نیست در عالم و اجبتہ از طاعت اولوالامر کہ حقّ تعالی او را از میان خان برگزیدہ باشد و بر بندگان خود مستولی گردانیدہ تا خلق خدای را برداد و راستی نگاه دارند و دست قوی از ضعف دوتاہ کنند و دلیل بر درستی این معنی آنست کہ حقّ تعالی در مصحف مجید شریف طاعت او با طاعت خویش و رسول علیہ السلام یاد فرمودہ است، قوالہ عزّ و جلّ: اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

آغاز کتاب

بباید دانست کہ ملوک گذشتہ را از عہد پدر ما آمدہ علیہ السلام تا امروز بسوز

(۱) درجایی، گذاریم (۲) درجایی، مصطفی و مجتبی و معلی (۳) درجایی، گذارد

هدایا و تحف و طرف آورده اند که همه فانی گشته است و هر کس از آن یاد نکرده اند و نکنند الا آنچه از جهت ایشان تصنیف کرده اند از کتب علم و حکمت یا آنچه در ستایش ایشان تصنیف کرده اند از اشعار نیکو که آن باقی مانده است و بر زبانها روان گشته و ایشان از دنیا بیرون شده اند و نام ایشان بدین سبب در میان خلق زنده مانده است و ابراهیم علیه السلام از جمله حاجات که از ایزد تعالی خواست یکی این بود که تا ذکر او در میان خلق باقی گرداند، قوله عزّ وجلّ: **وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ**، واللّسان الصّدق هو الثّناء الحسن، ایزد تعالی دعای او مستجاب گردانید و حکم کرد تا هر روزی در پنج نماز او را یاد کنند: **كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ وَ عَلَيَّ آلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ**.

آمدیم بمقصود، در مجلس پادشاهی سخن رفت در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی و در معنی خبری که پیغامبر علیه السلام فرموده است که اّمّت من پس از من هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش روند **اِلاّ يك گروه**، این هفتاد و سه گروه کدامند و لقب و مقالات هر یکی چیست و هر یکی را بچه باز خوانند تا مذهب گروه ضلال بخوانند و گمراهی ایشان بدانند تا گروه سنی قدر نعمت ایزد تعالی شناسند (۱) که ایشان را توفیق (۲) و عصمت خویش از چنان ضلالتها نگاه داشت، آنگاه شکر آن نعمت بقدر وسع بگویند چنین که: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ**، و دیگر آنکه حجّت خصم دانسته باشد و بر اعتراف و فضایح مذاهبها واقف گشته باشند تا باسان ترین وجهی خصمانه را بتوانند ملزم کردن و نیز خوبی آنگاه پیدا آید که در مقابله آن زشتی بیند و داند که اختیار او سخت نیکو بوده است و باقانون عقل درست و راست، پس بصیرت و یقین او در مذهب بر جاده خود بدین سبب زیادت گردد. و این کتاب را بیان الادیان نام نهادیم و فهرست ابواب اینجا پیدا کردیم تا

(۱) در جایی: شناسد (۲) ظاهراً: بتوفیق

جو بنده را آسان بود واللہ الموفق و صلی اللہ علی محمد و آلہ :

باب اول : در پیدا کردن آنکه در همه روزگار ها بهمه اقلیمها بیشتر خلق

بصانع عز و جل مقرر بوده اند و مقررند :

باب دوم : در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته اند :

باب سوم : در بیان این خبر که پیغامبر علیہ السلام گفت امت من پس از

من بهفتاد و سه فرقه شوند و وجه و اسناد آن خبر و شرح و معنی آن :

باب چهارم : در بیان مذهبهای اسلام و پیدا کردن مقالات هر یکی و شرح

القاب ایشان باستقصا :

باب پنجم : در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای

مجال کردند ، گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری :

و در این ابواب آنچه گفتیم و بنوشتیم از خویشتن نگفتیم بلکه از آموخته و

خوانده گفتیم ، چه آنچه پیش آمدن و ایمان خواندیم و چه آنچه تالیف بود

گرفتیم و چه آنچه از کتب معروفین التقاط کردیم و بیشتر از زنده استادان و زعم آن کتب

یاد کردیم و سخن را بدان حواله کردیم تا نگرنده در این کتب چیزی ندانند خوش

نیاید بما حواله نکند بعد از آنکه گفته اند :

وَعَيْنُ الرَّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْرِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

چشم رضایوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید آید عیب را پدید

باب اول

در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها و بهمه اقلیمها

بیشتر خالق بصانع مقرر بوده اند

ابتدا کنیم سخن در این باب از قول ایزد تعالی که در محکم کتاب خویش گوید: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**، اگر بررسی از ایشان که آسمان و زمین که آفریده است بگو [بند] الله آفرید که قولها بر این جملت است در تفسیر و نزدیک من آنست که نامیست مخصوص بایزد تعالی و اشتقاق از لغت گفتن تحقیق نیست و نامهای ایزد تعالی از دو گونه است بعضی از اسامی مشترک است چنانکه اگر مخلوقی را بدان نام خوانند روا باشد چنانکه حکیم و علیم و مانند این و بعضی خاص است بمعنی، شاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن چنانکه خالق و باری و مصور که بمعنی این نامها (۱) ایزد تعالی را مخصوص است که آفریننده و روزی دهنده و صورت کننده اوست و بدین اسامی هیچ مخلوقی را نباید خواندن و بعضی آن است که خاص است بلفظ و آن لفظ رحمن و لفظ الله [است] که هم بایزد تعالی مخصوص است و در عرب هیچ مخلوق را رحمن نخوانده اند الا گروهی از بنی حنیفه که **مَسِيلَةُ كَذَّابٍ** را **رَحْمَنُ الْيَمَامَةِ** خواندندی و قصه او بجایگاه خویش گفته آید ان شاء الله تعالی، اما این دو نام بایزد تعالی مخصوص است عز من قائل: **قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى**. مقصود از این سخنها آنست که نام الله در عرب مشهور و معروف بوده است و جز ایزد تعالی را بدان نام نخوانده اند و در اشعار

(۱) درچایی، نامهای

جاهلی بگفته اند و در ابتداء نامه ها بروزگار جاهلیت بسمك اللهم نبشته اند چنانکه مادر اسلام بسم الله الرحمن الرحيم می نویسیم و در اخبار آمده است که پیغامبر علیه السلام چون این آیت بیامد: قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا بفرمود تا بر سر نامه ها بسم الله می نویسند، چون این آیت آمد: قُلْ اِدْعُوا اللَّهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمٰنَ بفرمود تا بسم الله الرحمن نوشتن گرفتند و باز چون این آیت آمد: مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بر این بماند.

العجم والفرس

پارسیان ایزد تعالی را هر مزد و اینزد و یزدان خوانده اند و بهستی صانع مقرّ بوده اند و آن گروه از ایشان آتش پرستیده اند و مذهب ایشان در آتش پرستی همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب در بت چنانکه خدای تعالی از قول ایشان حکایت کرد: مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقْرَبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰی، ما نه پرستیدیم بتانرا الا ز بهر آنکه تا ما را بایزد تعالی نزدیک گرداند و آتش پرستان را همین اعتقاد بوده است و هر که در عجم ملک روزگار شده است و او را کارهای بزرگ بر آمده در او چیزی دیده اند که آنرا فرایزدی خوانده اند و یزد فره خوانده اند و در تاریخ مقدّسی آورده است که در فارس آتشگاه است که آنرا قدیم تر دارند و در آنجا آتشگاه زردشت بیرون آورده است سه باب: زند و پازند و اوستا و ابتدای آن کتب این لفظهاست: فی گمان هی رستخیز هی بهستی هر مزد و امشا سپندان، معنی این لفظها آن است: بی گمان باش بروز رستخیز و بی گمان باش بهستی ایزد تعالی و فریشتگان او.

الفارسیة الدرّیة

هر ایزد تعالی را بیارسی خدای و بار خدای و خداوند خوانند، و خدای

گویند یعنی او بخودی خویش است و کسی او را نیاورده است و مصنوع نیست .

الفلاسفه

حکما و فلاسفه که ایشان را اساطین الحکمه خوانده اند، ایزد تعالی را خیر اول گفته اند و واهب العقل نیز گفته اند یعنی بخشنده خرد و باری گفته اند یعنی پیدا آورنده مخلوقات . ابوالحسن عامی را کتابی است که آنرا اَبَدُ عَلِي الْأَبَد نام نهاده است و در اینجا یاد کند که جالینوس را حکیم و فیلسوف نخوانده اند زیرا که او گفت من در اوصاف خیر اول بشکم . او را گفتند کسی که در اوصاف صانع خویش بشگ باشد او را استحقاق اسم حکیمی و فیلسوفی نباشد . تو ماده و معالجت بیماران میکنی ، از این جهت [او را] طبیب خواندند . و ابوالخیر خمار در کتاب خویش آورده است که افلاطون کتابی ساخته است و آنرا استیطکین نام نهاده و در [آن] کتب میگوید که آفریدگار را اگر خیر اول می گوئیم ! بحکم آنکه خیرات را او پدید آورد و معطی بحقیقت اوست از حق دور نباشیم ، بعد از آنکه هر ثنا را که بر او کنیم اگر چه بزرگ بود آن نه سزاوار بزرگی او باشد از آنچه ما طاقت بر قدرت آن نداریم که ثنای او بسزای او بگزاریم (۱) او را بحواس در نتوان یافت و عقل را بذات او احاطت نیست ، از او پدید آمد آنچه آمد و بر اوست نگاه داشت آنچه آفرید ، اول او را ابتدا و میانه و انتها نیست و او را مانند همتان نیست . راه افلاطون و شاگردان او در توحید ایزد تعالی این است و اما ارسطاطالیس باسکندر نامه ای نوشت در آن وقت که اسکندر بحرب دارا بن دارا رفته بود و نسخه آن نامه در تاریخ مقدسی خوانده ام ، معنیش اینست : « یا اسکندر ، بگوی دارا که با لشکر و سلاح و عدت خویش مفاخرت مکن که من با تو بخوام کوشید با لشکری که عدد ایشان اندکست لیکن قوت ایشان بسیارست از آنکه لشکر من جویان نصرت اند از آفریدگاری که یکدست و او را اول و

(۱) درجایی بگذاریم

آخر نیست و مانند و همتا نیست و ملك او را زوال نیست ، قادر نیست که او را عجز
نیست و پادشاهیست که او را عزل نیست ، زنده ایست که او را مرگ نیست ، از او نصرت
خواهم و بدین لشکر که صفت کرده شد با تو بکوشم ، و چون خبر فتح با سلطان طالیس رسید
نامه ای دیگر نوشت و در آن یاد کرد : « یا اسکندر این نصرت و ظفر که بافتی از
خویشترن مبین بلکه از تأیید الهی بین و شکر باری جلّ و عزّ بگویی و بگویی
که سپاس و منت بر حقیقت تراست ، ترا شناسم و حاجت بتو رفع کنم و اجابت از تو
چشم دارم ای که اولیت را ابتدا نیست و ملك ترا زوال نیست ، خلق آفریدی و از نیست
هست کردی ، ای قوی بی که هرگز ضعیف نگردی ، ای قدری که هرگز عاجز نشوی ،
ای حکیمی که جهل را نزدیک تو راه نیست ، ای عطا بخشی که هرگز بخیلی نکنی ،
ترا تجربت (۱) و کیفیت نی و خاطر خلق از دانستن و در یافتن بزرگی و عظمت تو عاجز
و ما از گزارد (۲) شکر مواهب و منایح تو قاصر . »

الرّوم والقبطیه والحبشیه

لغت ایشان سریانیست که بیشتر ایشان ترسانند و سریانی بتازی نزدیک است و نام
ایزد تعالی بلغت ایشان اینست : لاها ، ربّ ، اقدشا یعنی الله و ربّ و قدوس آما ،
بلغت عبری که جهودان دارند نام ایزد تعالی بدین لفظها یاد کنند : ایلوهیم آذونای
اهیا شداها و اول توریة اینست : بریشیت بارا ایلوهیم ، و شات نیست که بهایع مقرب
هر چند که در مقالات جهودان و ترسانان اختلاف است چنانکه بجایگاه خودش گفته آمد
ان شاء الله تعالی .

التّرك

ترکان ایزد تعالی را تنگری خوانند و بیرتنگری یعنی بای خدای و گوگ
تنگری یعنی خدای آسمان و نیز شنودم که اُلغ بایات خوانند یعنی ترک کردن
همه بزرگان .

(۱) ظاهراً تجریت (۲) : درجایی ندارد

الهند

مقدسی گوید که هندوان ایزد تعالی را سرشتیا و ایت مهادیو خوانند و ابو ریحان منجم در کتاب خویش که آنرا آراء الہند نام کرده است و طریقت و مذاہب ہندوان در ہمہ معانی بیاورد و در باب دوم از این کتاب در توحید یاد کرده است کہ حکایت کردم گفت کتابی است ہندوان را کہ آنرا باتنجال خوانند بر طریق سؤال و جواب در او سخن رانده بدین گونه :

سؤال : کدامست آن معبود کہ ہمگان بتوفیق او راہ یابند بعبادت او ؟
جواب : آنکہ ہمہ امید ہا بدوست و ہمہ بیمہا ازوست ، دور است از وہم و فکرت ، بریست از اضداد و اشکال .

سؤال : بیرون از این صفتہا کہ یاد کردی هیچ صفت دیگر ہست او را ؟
جواب : بزرگی بحقیقت و قدرت تمام او راست و هیچ مکان و زمان از او خالی نیست و بر او محیط نیست و هیچ نادانی بر او متوجہ نیست .

سؤال : آن معبود متکلم ہست یا نہ ؟
جواب : لم یزل متکلم بوده است و ہست و باشد و او بود کہ با ابراہیم سخن گفت و السلام .

سؤال : اگر سخن گفتن معبود بعلم باشد و سخن گفتن علما بعلم پس چہ فرق بود میان سخن او و سخن دیگر علما ؟

جواب : سخن گفتن علما اگر چہ بعلم باشد محدث باشد از آنچه باوّل ندانستند پس پیاموختند تا نگفتند ، باز ایزد تعالی متکلم ازلی است و جہل را بدو راہ نیست پس میان این دو نوع کلام تفاوت بزرگ بود و فرق بسیار .

و نام کتب ہند کہ در توحید کرده است ابو ریحان در این کتاب آورده است ، گیتا ، بہارت ، باسادیو ، سانک ، ارجن ،

در این پنج کتاب سخن ہمہ بر این جملہ رانده اند کہ یاد کردیم و بعضی از

هندوان نام ایزد تعالی اسفر گفته اند و معنیش آن است که او بی نیاز است و جواد .

الزّوج

با آنکه زنگیان در میان آدمیان چون سباع اند و جز بنشاط و شادی کردن بهیچ چیز راه نبردند هم بصانع مقرر بودند و نام ایزد تعالی ببلغت ایشان فلکوی حلوی است غرض از یاد کردن این نعتها آن بود تا مقرر گردد که با (۱) خلافی که میان خلق بوده است و هست بیشتر از خلق بصانع مقرر بودند و ببلغت خویش حق تعالی را بنامی مخصوص یاد کرده اند و بوقت شدتها دست بدان نام زده اند و اما این بزرگترین دلیلی است بر هستی صانع و این باب را چنانکه گفتیم بیابان رسانیده ایم بعون الله و منته .

(۱) درجایی تا

باب دوم

در بیان مذہبها که پیش از اسلام داشته اند

و از

مذاهب العرب

ابتدا کنیم. **ابو عیسی وراق** در کتاب خویش آورده است که گروهی از عرب بصانع و قیامت مقرر بوده اند ولیکن برسولان صلوات الله علیهم نگرویدند و بشعر (۱) زهیر بن ابی سلمی احتجاج کرده است:

يُوْخِرُ وَيُوضَعُ فِي كِتَابٍ فَيُدْخَرُ (۲) لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۳) أَوْ يُعَجَّلَ فَيُنْقِمَ

و بعضی از ایشان بتان پرستیدند و جزبت را صانع ندانستند و بعضی آن بتان را در خانه کعبه داشتند و هر یکی را نامی نهاده اند و خدای تعالی نام بعضی از بتان در قرآن مجید یاد فرمود قوله تعالی: وَلَا تَدْرِنَّ وُدًّا وَلَا سُوءًا وَلَا يَغُوثَ وَلَا يَعُوقَ وَنَسْرًا

و جای دیگر فرمود: أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ، و چون ایزد تعالی

نام بعضی از این بتان یاد کرده است ما نام بتان هر گروهی آنچه مشهور بوده است یاد کنیم تا خواننده را معلوم گردد: سُوعِ بنی هذیل را بوده است، وُدِّ بنی کلب را

بوده است، یَغُوثِ همدان را بوده است، نَسْرِ بنی کلاع را بوده است بزمین حمیر،

يَعُوقِ مذحج و یمن را بوده است و حَدِّ اودومة الجندل، لَاتِ ثقیف را بوده است

بزمین طایف، عُرَّى قریش و کنانه را بوده است، مَنَاةِ اوس و خزرج و غسان را بوده است،

(۱) در چایی، بسر (۲) در چایی، یوخر (۳) در چایی، لیوم حساب

ہیل در کعبہ نہادندی، سعد ملکان کنانہ را بود و بزرگترین بتان بود، اساف و نایله ہر دو بصفا و مروہ نہادہ بودندی، سعد ملکان کنانہ را بود و بیرون این بتان سخت بسیار بودند و بہر گروہی مخصوص چنانکہ یاد کردیم و بعضی از عرب مذہب تعطیل داشتند و دہری بودند چنانکہ ایزد تعالیٰ در قرآن از قول ایشان حکایت کرد، قولہ تعالیٰ: **وَمَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ** و شاعر ایشان گفت در انکار حشر و روز قیامت:

أَيُّخْبِرُ نَاالرَّسُولُ بِأَنْ سَنَحْيَا وَكَيْفَ حَيَوَةٌ أَصْدَاءِ^(۱) وَهَامِ

و بعضی از ایشان فریشتگان را می پرستیدند و گفتندی ایشان دختران ایزد تعالیٰ اند قولہ تعالیٰ: **عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا**، و ایزد تعالیٰ از قول ایشان حکایت کرد: **وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ**، و بعضی بقیامت مقرّ بوده اند چنانکہ شاعر ایشان گفت:

أَبْنَى زَوْدِنِي إِذَا فَارَقْتَنِي فِي الْقَبْرِ رَاحِلَةٌ بِرَحْلِ قَاتِرِ
لِلْبَعْتِ أَرْكَبُهَا إِذَا قِيلَ اضْطَعْبُوا مُتَوَثِّقِينَ مَعًا لِحَشْرِ الْحَاشِرِ

و بعضی از ایشان بر دین مسلمانی بودہ اند و در اخبار می آید کہ مردی کہ نامہ و تبع بن کلبی کرب الحمیری خواندہ اند پیش از پیغمبر علیہ السلام بدو گرویدند و شعری گفت در این معنی و آن شعر اینست:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدَ أَنَّهُ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ بَارِي الْقَسَمِ^(۲)
فَلَوْ مَدَّ عُمَرُ إِلَى عُمَرِهِ لَكُنْتُ وَزِيرًا لَهُ وَابْنَ عَمِّ

و از جملہ این قوم قیس بن ساعدۃ ایادی بودہ است حاجت پیغمبر علیہ السلام گفت من او را یاد دارم و بیازار عکاظ دیدہ بر شتری سرخ و خلق را بند می داد و آن قصہ دراز است و پیغامبر علیہ السلام او را بستود. أَبُو قَيْسٍ صَرَمَةُ بْنُ اَنْسِ

(۱) درجایی، اعظام (۲) درجایی، رسول الله باری القسم

از بنی النجّار بود از بت پرستیدن بیزار شد و خانه خویش را مسجدی ساخت و گفت من خدای ابراهیم را پرستم ، چون پیغامبر علیه السلام بیرون آمد بدو بگروید و در اسلام درجه بلند یافت رضی الله عنه . خالد بن سنان از بنی عبس بن غیث (۱) بود و پیش از پیغامبر علیه السلام بدین اسلام بگروید و پیغامبر علیه السلام هنوز از مادر نزاده بود که بدو بگروید و کشته شد و دخترش پیغامبر علیه السلام را بدید و بدو بگروید . امیة (۲) بن ابی الصلت الثقفی از بت پرستی بیزار شد و گفت پیغامبری بیرون خواهد آمد و وقت بیرون آمدن او نزدیکست و سحبان پنداشت که آن پیغامبر او باشد چون رسول ما صلی الله علیه و سلم بیرون آمد [و] دعوی نبوت وی ظاهر گشت اورا حسد آمد نگروید و بی دین مرد و اشعار او پیش پیغامبر علیه السلام بخواندند فرمود : هَذَا الرَّجُلُ آمَنَ لِسَانُهُ وَكَفَرَ قَلْبُهُ . [زید بن] عمرو بن نفیل (۳) و عامر بن الظرب العدوانی الحکیم و عمرو بن یزید الکلبی هر سه در آرزوی آن بودند که مدت عمر ایشان چندان کشیدی که پیغامبر علیه السلام را دریافتندی و بدو ایمان آورده بودند ایکن هر سه گذشته شدند و بعضی از عرب کاهنان بودند چون سَطِیح و شَق و اخبار ایشان معروف است و بعضی جهود بودند چنانکه اهل خیبر و بعضی ترسا بودند چنانکه بنی نَعْسَان و بنی تغلب و بعضی مغان بودند چنانکه بنی تمیم و بنی عبس و چون از یاد کرد این مذاهب فارغ شدیم مذاهب فلاسفه را شرح دهیم ان شاء الله عزّ وجل

مذاهب الفلاسفه

ارسطاطاليس از معلم خویش افلاطون چنان روایت کرد که شاگرد سقراط حکیم بوده است و سقراط چنین گفت که مذهب متقدمان و امامان فلاسفه که حکیمان روزگار بودند چون اغاذیمون و هریمس و فیثقوس و جز ایشان چنان بودند که گفتند که حق تعالی یکی [است] ، ازلیست ، تمامست ، ناقص نیست ، سبب

(۱) در چابی ، بعث (۲) در چابی ، ناخته بن ابی صلت (۳) در چابی ، عمر بن نفیل

الاسبابست، و علة العلل اوست، خیر محض است، فاعل موجودات حقیقی است، مفید کلمت، مرگب نیست، مصور نیست، موضوع نیست و او را ضد و کفو نیست و از همگنان بی نیاز است، و بر هر آدمی واجب داشتندی یاد کردن ایزد تعالی بغایت تبجیل و تعظیم، و طهارت بآب روا دیدندی بوقت حاجت چون از او ضرری بمردم نرسیدی و کسب و کار بر تندرستان فریضه داشتندی و هر که در وی فساد عادتی (۱) دیدندی او را عقوبت کردندی و کشاورزی بر اهل آن واجب داشتندی و حرمت تمام ایشان را بجای آوردندی و آموختن علم و حکمت از فرایض داشتندی و هیچ جانور را نکشتندی الا آنرا که خلق را از او مخاطره و رنج بودی و سلاطین را بزرگ داشتندی و عشر و خمس بدادندی و مذهب ایشان در ارواح [آن] که روح کلمت و روح جزو و روح جزو است که در تن آدمی آید تا مذهب گردد پس بیرون رود و بکل خویش باز شود و آن که نامذهب بیرون شود در ائیر بماند و بکل باز نتواند رسیدن.

مذهب جهودان

جهودان متفقند بر آن که صانع یکی است اما گروهی مشبهه اند و تشبیه بگویند و گروهی تشبیه نگویند و بنبوت موسی و هارون و پیغامبرانی که پیش از ایشان بود علیهم السلام بگردند و بیپیغامبرانی که بر ملت موسی و هارون آمدند بگردند چون یوشع و مانند او، و عیسی و محمد مصطفی علیهما السلام [را] منکر اند و بتوریة و زبور و نوزده کتاب خدای جلّ جلاله بگردند.

السامریة

ایشان جز بتوریة و سه پیغامبران نگروند: موسی و هارون و یوشع بن نون علیهم السلام.

العنانية

مردی بوده است از آل دارد علیه السلام او را عنانی زاهد گفتندی و معنی او را

(۱) ند جابی، عادتی

اعانی گفتندی و گروهی از جهودان را بدو باز خوانند .

الرّاعیه

این گروه منسوب اند یکی از ایشان که از میان ایشان بیرون آمد و دعویهای عظیم کرد .

رأس الجالوت ، این نام رئیس جهودان باشد و باندکی نسبت که بفرزندان داود علیه السلام داشته باشد و علامت او بنزدیک ایشان آن باشد که دراز دست باشد چنانکه سر انگشت دست از سر زانوی بگذرد چون دست دراز کند .
حِبر ، نام دانشمندان ایشان باشد .

راهب ، صومعه دار بود و جمع ایشان آحبار و رُهبان . و قسیس هم رهبان باشد و خدای تعالی فرمود: **اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ** ، الایة

توریه الثمانین ، آن توریه ایست که ملکی از ملکان جهودان هشتاد تن را از احبار و رهبان کرد کرد و از ایشان در خواست تا توریه را ترجمه کردند و هر یک را بدین کار جای جدا گانه بساخت . چون آن ترجمه تمام شد هر هشتاد با یکدیگر راست آمد و هیچ تفاوت نبود ، آنرا توریه الثمانین نام کردند و بزرك دارند و سو گند عظیم بدان خورند ،

مذهب ترسایان

ایشان صانع را جوهر گویند و سه آقائیم است و آن سه آقائیم را بدین تفصیل گویند ابا ، ابرا ، روحا قدسا ، و سه گروه اند ، یعقوبی ، نسطوری ، ملکائی ،

الیعقوبیه

ایشان منسوبند بمردی که او را یعقوب نام بود و شارح مذهب او مردی از

اسقفان نام او متی بن التمیم الیعقوبی و مذهب ایشان آنست که گویند صانع قدیمست از يك روى و محدث است از يك روى ، در صفت لاهوت است یعنی خدای و صفت ناسوت یعنی آدمی تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

النسطوریه

ایشان منسوبند بمردی که او را نسطورِس نام بود ، گویند پسر از پدر بوجود آمده بر سبیل تناسل و توالد ، بر سبیل نور از آفتاب چنانکه هر گز آفتاب بی نور نباشد . و بعضی گویند مسیح بنده ای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی و قوت از پس او [هم] اله وهم آدمی است ، هم ماسح وهم ممسوح و از این روى مسیح خوانند .

الملکائیه

ایشان منسوب اند بملکا و بیشتر ترسایان بر مذهب ملکائی اند و گویند مسیح يك جوهریست پاك و در گوش مریم شد و از پهلوى راست او بیرون آمد و با او هیچ ممازجت نکرد . و گویند روح در مریم چنان رفت که آب رود در ناردان و هر که خویش را از طعامهای دنیا صافی گرداند خدای را جل جلاله بیند .

هیکل ، عبادتگاه ایشان [را] خوانند و در او صورت پیغمبران نگاشته باشند و صورت عیسی علیه السلام .

ترتیب ایشان در دین و حرب ، محتشم ترین ایشان بطریق باشند و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی بفسطنطینیّه نشینند و دوم برومیّه و سده امراستند برآیه و چهارم بانطا کیّه ، این چهار جای را کراسی خوانند جمع کراسی و جاثلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسامانی بودش در دارالخلافه بغداد و او زیر دست بطریق انطا کیّه بود و مطران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او بهر کشوری اُسقف باشد و شماس شاگرد قسیدس باشد .

و قیصر را عظیم الروم و طاغیة الروم و کلب الروم خوانند و باید که او را دوازده بطریق بود یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هر یکی ده هزار مرد و پیوسته از ایشان شش تن پیش قیصر باشند و شش در مملکت میگردند، طرُنکار از دست بطریق باشد و او را فسطیاری نیز گویند و هزار مرد فرمان بردارش باشد، و قومس کم از او باشد و او را دو بست فرمان بردار و عسَطر تَج کم از او باشد و او را چهل مرد در فرمان، و زاوُج کم از او باشد و او را ده مرد فرمان بردار باشد.

مذهب مغان

در اخبار می آید که پیغامبر علیه السلام فرمود: سَنَوِا فِي الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ غَيْرَ نَاكِحِي نِسَائِهِمْ وَلَا آكِلِي ذَبَائِحِهِمْ، در مغان همه سنتهای اهل کتاب نگاه دارید الا دو چیز یکی آنکه از ایشان زن نخواهید و دیگر از کشته ایشان نخورید، و مذهب ایشان آنست که گویند همه خیرها (۱) از خداست و همه شرها از شیطانست و ایزد تعالی را یزدان خوانند و شیطان را اهرمن و گویند یزدان قدیمست و اهرمن محدث و ابتدای مردم از گیومرث گویند و گویند صانع چون بینا بود در آن بینائی خویش تفکر کرد از تفکر او اهرمن پدید آمد، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و آتش را عزیز و بزرگ دارند و او را خدمت کنند و آب را نیازارند (۲) یعنی بهیچ چیز پلید نکنند و جز بخوردن بکار نبرند و شادی کردن و می خوردن بطاعت دارند و هر روز سه بار آفتاب را سجده کنند بر آن روی که آفتاب باشد و بوقت طعام خوردن سخن نگویند و زمرمه بوقت طعام خوردن واجب دارند و از مردگان احترام از کنند و خویشان را نکاح روا دارند چون مادر و خواهر و دختر و لوطی را سنگسار کنند و مردگان را بگور نهند بلکه بهوا دهند در دَنَمه و آتش

(۱) درجایی: چیزها (۲) ظاهراً: نیالابند.

پرست را هر بند خوانند .

مذهب زردشت

مغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است
و سه کتاب آورد که آنرا زند و پازند و اویستا خوانند و در آن کتابها الفاظیست
نا مفهوم لیکن گروهی از ایشان آنرا تفسیر و تاویل نهاده اند .

مذهب مزدک

مردی بیرون آمد بروزگار قباد فیروزان (۱) از شهر نسا او را مزدک نام و دعوی
پیغامبری کرد و طریقهای زردشت را بعضی بگردانید و اموال و فروج بر خلق مباح
کرد و خلقی بدو بگرویدند و مذهب او آن بود که این مال و نعمت در اصل همه خلق
را بوده است و اکنون همچنانست تا نو شروان با او مناظره کرد و او را حجّت هاید
و بکشت .

مذهب مانی

این مردی بود استاد در صناعت صورتگری و بروزگار شاهپور بن اردشیر بیرون
آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صناعت قلم و صورتگری بود
گویند بریاره حریر سپید خطی فرو کشید چنانکه آن يك تار حریر بیرون کشیدند و
آن خط نا پدید گشت و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنک مانی خوانند و در
خزاین غزنین هست و طریق او همان طریق زردشت بوده است و مذهب ثنوی دشت
چنانکه پیش از این یاد کردیم .

مذهب ثنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صنایع دو است یکی نور که
صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنایی

(۱) درجایی ، قباد بن فیروزان

و طاعت و خیر بصانع خیر باز پذیرد و هر چه از شرّ و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شرّ، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشر از مال خویش دادن واجب دانند و يك ساله جامه دارند و يك روزه قوت باقی بر خویشتن حرام دانند و هفت يك از عمر خویش روزه دارند و چهار نماز کنند و برسالت آدم علیه السلام گروند و برسالت شیث، پس برسالت مردی که او را بدوه نام بود بهندوستان و رسالت زردشت پیارس بود و مانی را خاتم النبیین گویند و بدو اعجاب عظیم دارند و مرصایان را همین مذهب بوده است.

حکایت، بروزگار مأمون چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذهبها را مناظره کردند تا مردی بیامد متکلم که این مذهب ثنوی داشت و بر این مذهب مناظره میکرد. مأمون فرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او، آن مرد چون در سخن آمد گفت عاملی بینم بر خیر و شرّ و نور و ظلمت و نیک و بد، هر آینه هر يك را از این اضداد باید که صانع دیگر باشد چه خرد واجب نکند که يك صانع نیکی کند و همو بدی کند و مانند این حجتها گفتن گرفت. از اهل مجلس بانك برخاست یا امیر المؤمنین با چنین کس مناظره جز با شمشیر نباید کرد. پس مأمون يك زمان خاموش بود، آنگاه از او پرسید که مذهب چیست. جواب داد که مذهب آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شرّ و هر یکی را فعل و صنع او پیدا است، آنکه خیر کند شرّ نکند و آنکه شرّ کند خیر نکند. مأمون گفت هر دو بافعال خود قادرند یا عاجز؟ جواب داد که هر دو بافعال خویش قادرند، و صانع هرگز عاجز نباشد. مأمون گفت هیچ عاجزی بدیشان راه یابد؟ گفت نه و چگونه معبود عاجز بود. مأمون گفت الله اکبر صانع خیر خواهد که همه باو باشد و صانع شرّ نباشد یا صانع شرّ خواهد که صانع خیر نباشد بخواست و مراد ایشان باشد یا نی؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست. مأمون گفت پس عجز هر یکی از این دو ظاهر کشت و عاجزی خدا را نشاید. آن ثنوی متحیر ماند، آنگاه فرمود تا او را کشتند. و همگنان بر مأمون ثنا گفتند.

مذهب بت پرستان

هر چند پیش از این حدیث بت پرستان گفته آمده است و بعضی از نامهای بتان که میان عرب مشهور بودند یاد کرده شد خواستیم که در مقالات ایشان بابی مفرد ثابت کنیم از آنچه گروهی نیستند احمق تر از آن گروه که بدست خویش چیزی تراشند و صورت کنند آنگاه آنرا بخدای گیرند و پیرستند و نیز طبقات ایشان سخت بسیارند از هندوان و عرب و غیر ایشان و ابتدای بت پرستیدن را سبب گویند که هوشنک بود که دختری داشت و بر صورت آن دختر خویش عاشق بود و آن دختر بمرد بفرمود تا صورت او را در هیکل نگاشتند و هر روز بیدار آن رفتی تا او را حاجت آمد بسفیری رفتن و از آن صورت صبر نتوانست کردن، بفرمود تا بتی کردند بصورت آن دختر هر آنجا رفتی با خوبستن بردی. پس چون روزگاری بر آن بگذشت و او در گذشت این کار بت پرستیدن در جهان پیدا آمد و هندوان گویند این صورتهای که در بهارها و هیکلها کرده اند از جهت تقرب کردنست بفریشتگان و ستارگان که بدان صورتهای کرده اند و تعبد می کنند و بقول ایشان خانه مگه بزحل منسوبست و نوبهار بلخ بقمر و همچنین هفت هیکل را نام برند منسوب بهفت ستاره و بت پرست را گویند آنگاه بخدمت بتان مشغول باشد و بت پرست بروزگار پیشین در عرب بود امروز بحمدالله جز دین اسلام چیزی دیگر نیست و پیغامبر علیه السلام گفت: لَا تَجْمَعُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ دِينَان. لاجرم عرب از همه نجاستها پاک گشته اند بپیرکت قرابتی و همزبانی پیغامبر علیه السلام اما بهندوستان بت پرستان بدشتر اند و مذهب و فرقت ایشان اینجا یاد کنیم.

مذاهب هندوان

هیچ گروه را آن دها و زیرکی نیست از مخالفان که هندوان راست زیرا که علوم طب و نجوم و حساب و انواع ادویه و زهر و یازهر و علم نجوم و معرفت طوابع و احکام از هندوستان بخراسان رسیده است و عراق و دیگر مواضع و علم فهم و فراست ایشان را مخصوص است و بدان درجه که دشمن را بوهم می افکنند و هلاک

می کنند و حکایتها و اخبارها خوانده ام لیکن در ایراد آن فایده نیست خاصه این کتاب را . حال زیرکی و دانش ایشان بر این جملت است و ابلهی ایشان در کار دین و شریعت بدان اندازه است که گروهی بت پرستند و از بهر بت خویشتن را بکشند و در آتش اندازند و بنبوت آدم علیه السلام مقرّند و بعضی بنبوت ابراهیم علیه السلام و بعضی صانع را منکرند و دهری مذهب اند و بعضی ستارگان پرستند و بعضی آنچه بچشم ایشان خوب نماید آنرا تعبد کنند و بعضی مذهب تناسخ دارند و گویند جان از تن بتنی دیگر شود و بوزید حکیم گفت بت [را] بزبان ایشان نام قاقلیط است و گوشت را حرام دارند بر خویشتن خاصه گوشت گاو و بیشتر ایشان می نخورند و حرام دارند بر خویشتن و آنچه خورند نباتی باشد نه حیوانی و در امانت و راستی دستی عظیم دارند و بر همین زاهد ایشان باشد .

مذهب تناسخ

این گروه گویند این جانها یکی است و تناسخ بچهار گونه است ، نسخ و مسخ و فسخ و رسخ . هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن آدمی دیگر شود آنرا نسخ گویند و هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن جانوران شود آنرا مسخ گویند و هر جان که از تن آدمی بیرون شود و در حشرات زمین و گزندگان شود آنرا فسخ گویند و آنچه در درختان و نباتها شود آنرا رسخ گویند و در جمله ، عالم را نامتناهی گویند و عقوبت ارواح را بقدر گناه گویند که باشد . اگر مردی ستمکار بود که بمیرد گویند جان او در تن ستوری شود یا در موشی یا در ددی و اگر نیکو سیرت بود جان او در تن مرد پارسا یا ملکی شود و زشت ترین همه مذهبها اینست .

مذهب صابیان

بعضی از فلاسفه از شهر یونان که ایشان را صابیون خوانده اند ایشان این مذهب داشته اند و صابی در لغت آن بود که از کیشی بکیشی در شود ، لکن این طبقه

را صابی خوانده اند و سرور ایشان ادانی و آغازیمون و هرْمِس و سولْن که جد افلاطون بوده است از سوی مادر، هم بر این جمله بر آورده است ابو الحسن نوینری در کتاب اختصارات، و هر روز سه بار نماز کرده اند: نماز بامداد و پیشین و شبانگاه، و کوا کب ثابته را نماز تطوع کنند هر روزی آن ستاره را که آن روز را بدو باز خوانند چنانکه شنبه زحل راست کما کانوا، و روزه ایشان هر سالی سی روز است تمام لیکن پراکنده. از اوّل ماه آذار هشت روز پیوسته، هفت روز و شش روز دیگر پراکنده و در ایام روزه گوشت نخورند و هر ماه چهار قربان کنند بنام ستارگان از خروس و خون آن خروس در گور کنند و پر و استخوانش بسوزند، گوشت شتر و دراج و کبوتر نخورند و ماهی نخورند و عقوبت بر گناه ارواح روا بینند چنانکه پیش از این از آن مذهب فلاسفه یاد کردیم.

مذهب قرامطه و زنادقه

در همه روزگار مردمانی بوده اند که از کاهلی بی دینی اختیار کرده اند و همه را منکر بوده اند و قرامطه و زنادقه و اباحتیانرا در نفی صانع کلمه یکی است لعنهم الله، و قرامطه را بمردی باز خوانند **صکه** او را احمد بن قرمط خواندندی و زنادقه را به زندک و او مردی بود از فارس که چون نام معرب کردند بجای کاف قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود زندیق خوانند، و همچنین خرم دینان آن گروه اند که تن آسانی و خرمی اختیار کرده اند و از هر مذهبی آن گرفته اند که ایشانرا خوشتر آید و اباحتیان را مقالت همین است جز آنکه اباحتیان بی حمیت تر از دیگر کفارند که که عیال خویش از یکدیگر باز ندارند و **مُعطله** همین طبقه اند **صکه** اندرین معانی به تعطیل و نفی گفتند.

السوفسطائیه

اصحاب منطق و فلاسفه در کتب خویش آورده اند که گروهی اند ایشانرا

سوفسطائی خوانند و مذهب ایشان آن است که هیچ چیز را که می بینیم اصلی نیست و آنچه در بیداری بینیم همانست که در خواب بینیم و باز چنان شنودم که این سخنی است که اصحاب منطق وضع کرده اند و هیچ کس بهیچ روزگار این مذهب نداشته است. و این بود مقالت آن قوم که پیش از اسلام بودند و مذهبهای مخالف داشته اند و اکنون بمذهب اسلام می آئیم و شرح آن دهیم.

137193

باب سوم

در بیان آن خبر که پیغامبر گفت

أمت من پس از من بهفتاد و سه فرقت شوند

و

وجه اسناد آن خبر و شرح و معنی آن هفتاد و سه فرقه بصورت بگوئیم

اخبرنا القاضي الامام ابو الفتح عبدالرحيم بن عبدالله قال اخبرنا الشيخ ابو الفضل
عبد الصمد محمد العاصي قال حدثنا ابو عبدالله الحسين بن محمد الكوفي بمكة حرسها الله
قال ابو الحسين الدينوري قال حدثنا هارون بن يزيد عن موسى بن جعفر بن مصدق الصادق
رضي الله عنهم عن ابيه عن جده عن الحسين بن علي رضوان الله عليهم عن علي بن
ابي طالب كرم الله وجهه قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر و قد نزلنا
على غدیر يقال له غدیر خم اذ خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر ان ينادى
في القوم الصلوة جامعة فاجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وسعد على ربه
من الارض واخذني بيدي و قال ان الله تعالى خلق الخلق من اشجار شتى و خلقني و
علياً من شجرة واحدة و انا اصلها و علي فرعها و الحسن و الحسين اثمارها و اشعاع
اغصانها و اوراقها و من تعلق ببعض منها نجى (۱) و من خلف عنها تردى الموت
قال الست اولى بكم و بالمؤمنين من انفسهم قالوا اللهم نعم قال اذا انزلت مولا
فعلى مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و نصر من نصره و اخذل من خذاه
و ادر الحق ثم قال اختلف قوم موسى بعده على احدى و سبعين فرقة هلكت
منها سبعون فرقة و نجت واحدة منهم وهم ما قال الله فيهم : و من قوم موسى امة

(۱) درجایی ، نجا

يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ، فهم الفرقة الناجية ، واختلف قوم عيسى بمسده على اثنتين و سبعين فرقة هلكت منها احدى و سبعون فرقة و نجت واحدة منهم و هم ما قال الله فيهم : وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رَأْفَةً وَ رَحْمَةً ، فهم الفرقة الناجية ، و ستختلف بعدى امتى على ثلاث و سبعين فرقه يهلك اثنان و سبعون و تنجو فرقة واحدة و هم ما قال الله تعالى فيهم : الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الْأُمِّيَّ ، الا انى تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً : كتاب الله جل ممدود من السماء و عترتى اى اهل بيتى و اتهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ، فقام القوم كلهم بهتوني بما ذكر رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى قال عمر بن الخطاب اب رضى الله عنه بخ بخ يا ابا الحسن اصبحت مولى كل مسلم و مسلمه .

اين خبر از رسول الله صلى الله عليه و سلم بچند طريق آمده است وليكن برين گونه مرا سماع بود كه باسناد آوردم و لفظ روايت كردم و از همه طريقها اين مستوفى تر و نيكوتر است و از بهر تبرك آن را بتازى روايت كردم اكنون تفسير او بشرح بيدارى بگويم تا معلوم گردد : جعفر صادق رضى الله عنه باسناد از پدران خود روايت كرد از امير المؤمنين على بن ابى طالب كرم الله وجهه كه او گفت ما در سفرى با رسول صلواة الله عليه بوديم و بمنزلى بر سر غديري فرو آمديم كه آن را غدير خم خواندندى ، پيغامبر صلواة الله عليه ناگاه بگره گاه بيروت آمد و فرمود تا بانگ كردند الصلوة جامعه چنان عادت داشتى هر گاه كه خواستى تا باران جمع شوند و وحى گزارد يا تدبيرى كند بانگ فرمودى كردن الصلوة جامعه باران جمله شدند و پيغامبر صلواة الله عليه بر بالائى شد و گويند از جامعه هاى شتر منبرى ساختند تا پيغامبر صلواة الله عليه بر آنجا ايستاد و دست من بگرفت پس گفت خدای تعالی خلق را بيافرید از درختان پرا كنده و مرا و على را از يك درخت آفرید و من اصل درختم و على فرع آن درخت و حسن و حسين ميوه آن درختند و شيعه ما شاخ و برگ آن درخت ، هر كه دست در شاخى زند از آن شاخها نجات يابد و هر كه تخلف كرد هلاك شد ، پس گفت نه من بشما و بهمه مسلمانان اوليترم از نفس ايشان بدیشان ، باران

گفتند آری پس گفت هر که را من مولی ام علی نیز مولای آن کس است آنگاه دعا کرد و گفت یا رب دوستار باش آن کس را که بموالات او بگوید و دشمن باش کسی را که او را دشمن دارد، پس گفت قوم موسی صلوات الرحمن علیه پس از او هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه از ایشان هالکنند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شان ایشان آیت فرستاد و گفت: و من قوم موسی امة یهدون الی الحق و به یعدلون، و قوم عیسی صلوات الرحمن علیه بعد از او هفتاد و دو فرقه [شدند هفتاد و یک فرقه] هلاک شدند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شان ایشان آیت فرستاد: و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة و رحمة، و ائت من پس از من هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو هالکان باشند و یک فرقه از رستگان چنانکه ایزد تعالی در شان و صفت ایشان آیت فرستاد: الذین یتبعون الرسول الامی، آنگاه گفت من مبروه و دو چیز در میان شما میگذارم: [یکی] کتاب ایزد تعالی یعنی قرآن دوه عتوت و فرزندان و اهل بیت من، دست در این هر دو زنید که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند نا آنگاه که روز قیامت بر آب کوثر هر دو بنزدیک من آیند، قوه همه بر خستند و نه نیت کردند بدانچه پیغمبر صلوات الله علیه در باب من گفت و فرمود چند کلمه عمر خطاب رضی الله عنه گفت بخ بخ خنک ترا یا ابا الحسن که امروز مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه،

این بود شرح خبر که یاد کرده شد والله اعلم بالقواب، و تا چار شرح این هفتاد و سه فرقه اسلامی پیدا بید کرد تا برأی العین دیده شود از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگز دروغ نگفت و قول او جز راست نباشد.

فصل

اصول مذهب فرق اسلامی هشت بیش نیست: مذهب سنت و جماعت، مذهب معتزله، مذهب شیعه، مذهب خوارج، مذهب مجبرده، مذهب مشبهه و کرامی، مذهب صوفیه، مذهب مرجئه.

اینست اصول ادیان و مذاهب ولیکن بفرق بسیار شوند چنانکه شرح آن بجایگاه خویش گفته آید انشاء الله تعالی .

مذهب سنت و جماعت

بدو فرق شوند: اصحاب حدیث پنج فرقہ اند:

۱ - الدَّأُودِيَّةُ ، ۲ - الشَّافِعِيَّةُ (۱) ، ۳ - المَالِكِيَّةُ ، ۴ - الحَنَبَلِيَّةُ ،

۵ - العِشْرِيَّةُ ،

اصحاب الرأى ، يك فرقہ شوند: الحَنَفِيَّةُ ،

معتزله

هفت فرقہ شوند: ۱ - الحَسَنِيَّةُ ، ۲ - الهُدَيْلِيَّةُ ، ۳ - النَّظَّامِيَّةُ ، ۴ - المَعْمَرِيَّةُ

۵ - البِشْرِيَّةُ ، ۶ - الجاحِظِيَّةُ (۲) ، ۷ - الكَعْبِيَّةُ ،

شيعه

پنج فرقہ شوند: الفرقة الاولى پنج فرقہ اند: ۱ - الأَبْتَرِيَّةُ (۲) ، ۲ -

الجَارُودِيَّةُ ، ۳ - النَحْشَبِيَّةُ ، ۴ - الذُّكَيْرِيَّةُ ، ۵ - النَحْلَفِيَّةُ ،

الفرقة الثانية من الشيعة: ۱ - الكَيْسَانِيَّةُ ، ۲ - الكُرْبِيَّةُ ، ۳ - المُنْخَارِيَّةُ

۴ - الإِسْحَاقِيَّةُ ، ۵ - الحَرَبِيَّةُ :

الفرقة الثالثة من الشيعة: الغالية نه فرقہ شوند: ۱ - الكَامِلِيَّةُ ، ۲ - السَّبَائِيَّةُ

۳ - المَنْصُورِيَّةُ ، ۴ - الغُرَابِيَّةُ ، ۵ - البُرَيْغِيَّةُ (۴) ، ۶ - اليَعْقُوبِيَّةُ ، ۷ -

الاسْمَاعِيلِيَّةُ ، ۸ - الأَزْدَرِيَّةُ ،

(۱) درجایی ، الشفویہ ، (۲) درجایی ، النصریہ ، (۳) درجایی : الایریہ ، (۴) درجایی ، البرتعبہ

الفرقة الرابعة من الشيعة : دو فرقه شوند . ۱ - الصَّبَاحِيَّة ، ۲ - النَّاصِرِيَّة

الفرقة الخامسة من الشيعة : الإمامية الاثني عشرية ، يك فرقه اند .

مذهب الخوارج

پانزده فرقه اند : ۱ - الأزارِقَه ، ۲ - النَّجْدَات ، ۳ - العَجَّارِدَه ، ۴ - البِدْعِيَّة

۵ - النَّحَازِمِيَّة^(۱) ، ۶ - الشَّعَالِيَّة ، ۷ - الحَرُورِيَّة ، ۸ - الصُّفْرِيَّة ، ۹ - الإِبَاضِيَّة ،

۱۰ - الخَفْصِيَّة ، ۱۱ - اليزيدية ، ۱۲ - البيهسية^(۲) ، ۱۳ - الشُّمْرَانِيَّة ،

۱۴ - الفَضْلِيَّة ، ۱۵ - الضَّحَاكِيَّة .

مذاهب المُجَبِّرَة

ایشان شش فرقه اند : ۱ - الجَهْمِيَّة ، ۲ - الأَفْطَحِيَّة ، ۳ - النَّجَّارِيَّة ،

۴ - الضَّرَارِيَّة^(۳) ، ۵ - الصِّفَّانِيَّة ، ۶ - النُّوَاضِبَة ،

مذاهب المُشَبِّهَة

ایشان ده فرقه اند : ۱ - الكُتَّابِيَّة ، ۲ - الكَرَامِيَّة ، ۳ - الهِشَامِيَّة ،

۴ - الشُّبَّانِيَّة ، ۵ - المُعْتَزِلَة ، ۶ - الزُّرَّارِيَّة^(۴) ، ۷ - المُقَاتِلِيَّة^(۵) ، ۸ - المِنْهَالِيَّة^(۶) ،

۹ - المَبِيضَة^(۷) ، ۱۰ - [النُّعْمَانِيَّة]^(۸) ،

مذاهب الصُّوفِيَّة

۱ - النُّورِيَّة ، ۲ - الحُلُولِيَّة^(۱) ،

(۱) در جای : الغارمية (۲) در جای ، التنهية (۳) در جای ، الصراذيه ، (۴) در جای :

الرازيه (۵) در جای ، المقابليه (۶) در جای ، المهتاليه (۷) در جای ، المبيضه

(۸) در جای فرقه دم را ندارد و ما بتقريب نمانده یعنی شیطانیته را بجای آن نوشتیم . (۹) در جای ، الجاوليه

مذاهب المُرَجَّئَة

ایشان شش فرقه اند : ۱ - الرِّزَّامِيَّة ، ۲ - الفِيلَانِيَّة (۱) ، ۳ - التُّومِنِيَّة ،
۴ - الصَّالِحِيَّة ، ۵ - الشُّمَرِيَّة (۲) ، ۶ - الجَهْمِيَّة (۳) ،

جمله این مقالات برای تفصیل هفتاد و سه فرقه اند و درست گشت آنچه یدغامبر
صلوات الله علیه و سلم گفت و چون اصل این هفتاد و سه پدید آوردیم اکنون در طریق
هریک باستقصا سخن گوئیم .

۴

(۱) در چاپی : المعتلایه (۲) در چاپی : الصفویه (۳) در چاپی : الحجریه

باب چهارم

در بیان این مذہبہای اسلامی

و

پیدا کردن مقالات ہر یکی و شرح احوال ایشان باستقصا

و بتوفیق ایزد تعالی سخن گوئیم در ادیان و مذہب ہمہ بر این ترتیب کہ فرمود
کردیم تا ہفتاد و سہ را بشرح تمام مستغرق گردانیم و امید داریم کہ ما از آن گروه
رستگاران باشیم نہ از جملہ ہالکان بفضل اللہ تعالی .

مذہب السنۃ والجماعۃ

گوئیم کہ واسطہ اہل اسلام اصحاب سنت و جماعت اند ہر چند هیچ گروه
نیابی از اہل اسلام کہ مذہبی دارد و اورا پیروی نگوید مذہب سنت و جماعت اینست
کہ من دارم اما قاعدہ این مذہب بر آنست کہ ایزد تعالی را [بہمہ صفت او قدر
گویند و قرآن را غیر مخلوق و بہت و دوزخ را آفریدہ گویند را انون ہست و
دیدار خدای تعالی مر اہل بہشت را بچشمہ سر حقیقت گویند و عذاب گور و سؤال منار
و نکیر را حق گویند و بندگان را بگناہ آبیروہ کافر نگویند ہر چند توبہ تا لادہ میرسد
ایشان را در دوزخ بقدر گناہ عقوبت کنند آنگاہ بشفاعت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہشت
رسند و معراج پیغامبر صلوٰۃ اللہ علیہ تا بقاب قوسین گویند و دیدار او را صوت اسمان
را حق بینند و قضا و قدر و نیکی و بدی بارادت او بینند لیکن بعضی بنده آن مستحق
نواب و عقاب باطل نکردد و گویند نیکی و بدی بارادت ایزد تعالی است و بنده را در
فعل اختیار و ایزد تعالی بر وفق اختیار ہر یکی چنانکہ بعلم قدیم می دانست حالہ لعقل
خالق آن فعل (؟) و اینست معنی آنکہ القدر خیرہ و شرہ من اللہ و توفیق و خذلان

بندگان در ازل گویند چنانکه ارادت بود و بدست بندگان جز طاعت و جهد چیزی نیست آن کس را که مخدول است از ازل بخذلان او قلم رفته است و آن کس که مقبول است قلم بقبول او در ازل رفته است و اینست قول ایزد تعالی: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ و قول رسول صلوات الله علیه که: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، و بلوح و قلم و بعرش و کرسی چنانکه ایزد تعالی گفته است مقررند و گویند قلم بهر چه بود رفته است و در آن هیچ کمال و نقصان نخواهد بود و قضا دواست یکی مبرم و یکی معلق، و نماز بجماعت حق بینند و در اوصاف ایزد تعالی از تشبیه و تعطیل دور باشند و در اصحاب پیغامبر و قیامت نکنند و خلافت رسول الله مر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه گویند و او را بر اصحاب فرق نهند و پس از او عمر بن الخطاب را رضی الله عنه و پس از او عثمان بن عفان را رضی الله عنه و پس از او علی بن ابیطالب را کرم الله وجهه و مهر ایشان در دل یکسان دارند. اینست اصول مذهب سنت و جماعت.

اصحاب حدیث

و ایشان پنج فرقه اند:

۱ - الدَّوْدِيَّةُ : اصحاب داود بن علی الاصفهانی و ایشان را اصحاب

ظواهر گویند از آنچه بظاهر اخبار و آیات کار کنند و قیاس را منکر باشند،

۲ - الشَّافِعِيَّةُ^(۱) : اصحاب امام عبد الله بن محمد بن ادریس الشافعی

المطلبی رضی الله عنه باشند و مذهب او در اصول دین و توحید همین است که یاد

کرده آمد و اختلافی که هست میان وی و اصحاب رأی در فروع است الا در يك چیز

و آن حدیث ایمان است که درستی ایمان را بمذهب او سه شرطست: الاقرار باللسان

۱ - در چایی، الشفویه

والتصديق بالجنان و العمل بالاركان و چون چنین باشد بیفزاید بطاعت و بکاهد بمعصیت و بصحت اجتهاد و قیاس نکوید؛

۳ - المالکیه: اصحاب مالک بن انس بن مالک باشند و [او] امام عراق

بود و صاحب کتاب موطأ، مغاربه و حدود یمن بیشتر مذهب او دارند و تعلق بحديث پیغامبر صلوات الله علیه کنند و گوشت خرا اهلی خورند و لواطه با عیال حلال دارند،

۴ - الحنبلیه: اصحاب امام احمد حنبل اند و بعضی از ایشان مشتهرند و

او پیر بود که شافعی در رسید او خدمت شافعی کرد و عنان اسب شافعی گرفته بود و میگفت، اِقْتَدُوا هَذَا الشَّابَّ الْمُهْتَدِيَّ،

الاشعریه

اصحاب علی بن اسماعیل الأشعری اند و او از فرزندان ابو موسی الاشعری

بود و گروهی از او بجهت فرق بگویند (؟)

اصحاب الرأی

اصحاب امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن المرزبان الکوفی الفارسی

رضی الله عنه و او مسائل فقه استنباط کرد و کتب فقه تصنیف کرد و او را شاگردان

خواستند چون ابو یوسف القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی و زُفَر و بومطیع

بلخی رحمهم الله، و ایمان بمذهب او اقرار است بزبان و تصدیق بدل و کاستی و

فزونى (۲) در ایمان روا ندارند و قیاس و اجتهاد و استحسان روا بینند، و فقهای

خراسان که از اصحاب ابو حنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند اما بعضی

از فقهای عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع مذهب او.

المعتزله

قاعدهٔ مذهب ایشان بر آنست که ایزد تعالی را قدیم گویند بذات خویش نه بصفات و فرق نهند میان صفات ذات و صفات فعل و گویند صفات ذات چون علم است و قدرت که نتوان گفت که وقتی عالم بود و وقتی نبود و وقتی قادر بود و وقتی نبود، این صفت ذاتست، این اوصاف را و هر آنچه مانند اینست قدیم گویند و صفات فعل را چون آفریدن و سخن گفتن و مانند این گویند قدیم نیست محدث است از بهر آنکه شاید گفت که با موسی سخن گفت و با فرعون نگفت و وقتی گفت و وقتی نگفت و بدین سبب قرآن را مخلوق گویند و دیدار حق تعالی را منکرند و گویند ایزد تعالی نه بر آن صفت است که او را بحواس در توان یافت و بچشم سر توان دید، لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار، و عذاب گور را منکرند و سؤال منکر و نکیر را گویند این سؤال کسی راست که او را حاجت باشد تا بداند که اعتقاد این کس چیست او خود عالم السر و الخفیات است او را بسؤال [حاجت] نیاید و بهشت و دوزخ گویند هنوز نیافریده آن روز آفرینند که گفتست: **يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ** و گویند ایزد تعالی معصیت قضا نکند و زنا و کفر و بهتان نیافریند بلکه این فعل مند گناست تا استحقاق عقوبت بفعل ایشان باشد و استطاعت قبل الفعل گویند و بنده را بکبیره گویند از حد ایمان بیرون آمد ایکن کافر نشد فاسق گشت و این را **درجة بين المنزلين** گویند، اگر توبه کنند باز مؤمن شود و اگر توبه ناکرده بمیرد در دوزخ جاودان بماند و هر که اهل بهشت است دوزخ نبیند و هر که در دوزخ باشد البته از آنجا بیرون نیاید بلکه تا ابد در دوزخ باشد و سعادت و شقاوت ازلی نگویند بلکه در افعال بنده بسته گویند و در باران بیگاه بر صلوات الله علیه و قیعت نکنند اما گروهی از ایشان بتفضیل علی کرم الله وجهه بر دیگران بگویند و ایشان هفت فرقه اند:

۱ - الحسنیه: اصحاب حسن بصری؛

۲ - الهدیّیه: اصحاب ابو الهدیّیل علاف؛

- ۳ - النَّظَامِيَّة: اصحاب نَظَام؛
- ۴ - المَعْمَرِيَّة: اصحاب مَعْمَر بن عَبَّاد^(۱) السَّلْمِي؛
- ۵ - البِشْرِيَّة^(۲): اصحاب بِشْر^(۲) بن المَعْتَمِر؛
- ۶ - الجَاحِظِيَّة: اصحاب عُمر بن بَحر الجَاحِظ؛
- ۷ - الكَعْبِيَّة^(۴): اصحاب ابو القاسم الكَعْبِي البَلْخِي.

مذهب الشيعة

بنای مذهب ایشان بر آنست که پس از پیغامبر صلوات الله علیه علی را کَرَّمَ اللهُ وجهه در امامت حق بینند پس فرزندان او را و دیگران را ظالم خوانند و باغی و امامت او بنص گویند و نص بدو گویند یکی نص جلی^(۵) آنکه پیغامبر صلوات الله علیه روز غدیر خم گفت: اذا انا كنت مولاہ فعلی مولاہ، و دیگر نص خفی^(۶) که پیغامبر گفت صلوات الله علیه: و افضلکم^(۷) علی و انت متی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی، و او را بر همگنان تفضیل نهند و روزگار را از امام معصوم خالی بینند و بدوستان اهل بیت تولی کنند و از دشمنان ایشان تبری کنند و تقیّه روا بینند و تقیّه آن باشد که از بیم خلق بظاهر بخلاف مذهب خویش کاری کنند یا سخنی گویند، و بر موزه مسح روان بینند بلکه بر پشت پای مسح کنند بظاهر آیت: وَ اَمَّا جُوعًا بِرُؤْسِكُمْ وَ اَرْجُلِكُمْ وَ نکاح صیغه روا بینند و در نماز دست بر دست نهند بلکه فرو گذارند و سجده نماز بر خاک یا آنچه از خاک روید روا بینند و در هر نماز قنوت خوانند و در رکعت دوم پس از آنکه از قرآن خواندن فارغ شوند دست بردارند و بگویند لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العالی العظيم سبحان الله رب السموات السبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و هو السميع العليم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

(۱) درجایی: عفان (۲) درجایی: النصریه (۳) درجایی: نصرین المعمر (۴) درجایی: المکة
(۵) درجایی: علی (۶) درجایی: حتی (۷) درجایی: افضل

و در بانگ نماز حیّ علی خیر العمل دو بار زیادت کنند و در جامعہ ابریشمین نماز روا نبینند و لفظ آمین هر که در نماز بگوید از نماز بیرون آید و گویند این لفظ از قرآن نیست و غسل یوم الجمعة فریضه دانند و پس امام قرآن نخوانند و بیشتر مذهب ایشان در عبادت بابعضی از مذهب شافعی برابر است و بوقت قیام و رکوع دست بردارند و در بر خاستن رکعت دوم نشستی حقیقت بنشینند و اجتهاد و قیاس روا نبینند البتّه و در اصول مذهب ایشان بامعتزله برابرند در نفی رؤیت و تشبیه و خلق قرآن و حدوث صفات فعل و استطاعت الاّ در یک چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه ناکرده دنیا نقل کند او در دوزخ و عذاب مخلّد بماند ایشان گویند نماند بلکه شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد بفضل و رحمت خویش ، اینست اصول مذهب شیعت و ایشان پنج فرقه اند :

الف - زیدیه

یکی از ایشان اصحاب زید بن علی اند آن که خروج کرد بروزگار بنو امیّه و او را بگرفتند و بکشتند و پسرش یحیی بن زید بگریخت بخراسان و او را هم بگرفتند و فرمان نصر بن سیار بگوزگانان بکشتند و کور او بازغویه است و بنای مذهب ایشان آنست که پس از علی و حسن و حسین رضی الله عنهم هر علوی که معصوم باشد شاید که امامت طلب کند باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم و ایشان پنج فرقه اند :

۱ - الْمُغِیرِیَّة : اصحاب کُثَیْرِ النَّوَاءِ^(۱) لقب او اَبْتَر^(۲) بود و نام الْمُغِیرَةَ بن سَعِید

۲ - الْجَارُودِیَّة : اصحاب ابی زیاد ،

۳ - الذُّکَیْرِیَّة : اصحاب ذُکَیْر بن صَفْوَان ،

۴ - النَّحْشَبِیَّة . اصحاب صُرْنَخَاب^(۳) الطَّبْرَی و وقت خروج سلاح ایشان از چوب بود ،

(۱) در جای کبیره التولی (۲) در جای ابر (۳) در جای صرغات

۵۔ الحَنَفِيَّةُ اصحابِ خَلْفِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ ،

ب۔ الكِيسَانِيَّةُ

اصحابِ كَيْسَانَ [کہ] مولایِ علی ابنِ ابی طالبِ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ بود و مذهبِ ایشان آنست کہ امامتِ پس از حسن و حسینِ بِمَحْمَدِ بْنِ عَلِيٍّ باز گشت آن کہ ابنِ الحَنَفِيَّةِ اش خوانند از آن چه مادرِ اورا حَنَفِيَّةُ نام بود و گویند او زنده است کہ هرگز نمیرد و در شِعْبِ رَضَوِي است پنهان تا وقتِ بیرون آمدنِ بیرون آید و جهان را بگیرد و بعدل آباد کند و ایشان چهار فرقه اند:

- ۱۔ الْمُخْتَارِيَّةُ : اصحابِ مُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ ،
- ۲۔ الْكَرْبِيَّةُ : اصحابِ أَبِي كَرْبِ الضَّرِيرِ ،
- ۳۔ الْإِسْحَاقِيَّةُ : اصحابِ إِسْحَاقِ بْنِ عُمَرَ ،
- ۴۔ الْحَرْبِيَّةُ : اصحابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَرْبِ .

ج۔ الْغَالِيَّةُ

باز پس ترین قومی از شیعه این گروه اند کہ کافر محض باشند و ایشان از آن گروهند کہ یکی از ایشان نزد علی آمد و گفت : يا عليّ الاعلى السلام عليك ، علی کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ فرمود تا اورا بسوختند پس گفت : يهلك اثنان محبتِ مفرط و مبغض مفری ، و ایشان نہ فرقه اند .

- ۱۔ الْكَامِلِيَّةُ : اصحابِ ابی کامل ،
- ۲۔ السَّبَائِيَّةُ : اصحابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ ،
- ۳۔ الْمَنْصُورِيَّةُ ، اصحابِ ابومَنْصُورِ عَجَلِي ،
- ۴۔ الْغُرَابِيَّةُ : ایشان گویند علی بن ابی طالب بزاع ماند ،

۵ - البرزیه^(۱)، اصحاب بزغ^(۲) بن یونس،

۶ - الیعقوبیہ: اصحاب محمد بن یعقوب ایشان گویند علی هر گاه در میان ابر
بدنیا آید،

۷ - الإسماعیلیہ، ایشان اصحاب اسماعیل بن علی اند،

۸ - الأزدریہ: ایشان گویند این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردیست
که او را علی الأزدری خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صانع است،
خاکشان بدهان.

از سید علی ابوطالب شنودم که بدان وقت که من بکوفه بودم پیری بود علوی
که این مذهب داشت و ظاهر کرد و خود را می نوشت فلان الازدری، همو گفت که
من بکوفه بودم که این علوی فرمان یافت و بحکم آنکه علوی بود معروف و معتبر
او را پهلوی مشهد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه دفن کردند آن شب از گور او
کنند برخاست چنانکه اهل مشهد بنفیر آمدند، مردمان و فرزندان آن علوی آن شب آن
گور او باز کردند و بیست ارش فرو بردند و او را دیگر بار دفن کردند دیگر روز کنند
از آنچه بود زیادت گشت و اهل مشهد بنفیر آمدند و خروج کردند تا شب دیگر فرزندان
دزدیده او را از آنجا برداشتند و آنجا که خواستند بردند، اعتقاد او در احوال او تأثیر
کرد که پس از مرگ بدان صفت رسوا شود نعوذ بالله من الخذلان.

د - الفرقه الرابعه من الشیعه

اصل مذهب ایشان بظاهر تشیع و دوستداری امیر المؤمنین علی است کرم الله
وجهه و بیاطن کفر محض است و از مصر برخاسته است.

مردی بود او را بومیمون قذاح خواندند و دیگر آن را عیسی چهار لختان
و دیگر آن را فلان دندانی و هر سه کافر و ملحد بودند و با یکدیگر دوستی

(۱) درجایی، البرزیه (۲) درجایی: برتغ

داشتند و بوقت طعام و شراب با هم بودندی، بومیمون قَدّاح روزی گفت مرا قهر می آید از دین محمد و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم و نعمت هم ندارم اما در مکر و حیل چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند من دین محمد را زیر و زبر کنم، عیسی چهار لختان گفت من نعمت بسیار دارم در این صرف کنم و هیچ دریغ ندارم، در این قرار دادند. بومیمون قَدّاح پسری داشت که سخت نیکو روی بود و معروف بجمال چنانکه با آن پسر فساد کردند، بومیمون قَدّاح دعوی طیبی و رستگاری داشتی، این پسر خویش را موی نهاد چنانکه علویان را و عیسی چهار لختان مالی بداد تا از جهت این کودک اسباب و سازهای تجمل ساختند و خبر در افکندند که علوی است و ایشان خدمتکاران او اند و او را بتجملی عظیم بمصر آوردند و پیش او نشستندی و بتعظیم و حرمت با او سخن گفتندی و هر کسی را بدو راه ندادندی تا کار او بالا گرفت آنگاه این مذهب بیرون آوردند و گفتند شریعت را ظاهر است و باطن ظاهر اینست که مسلمانان بدان تعلق کردند و میورزند و هر يك را باطنی است که آن باطن رسول صلوٰة الله علیه دانست و جز با علی بکسی نگفت و علی با فرزندان و شیعه و خاصکان خویش گفت و آن که آن باطن را دانست از رنج ضاعت و عبادت برآسود و پیغامبر صلوٰة الله علیه را ناطق گویند و علی رضی الله عنه را اساس خوانند و همین ایشان مواضع است و القاب چنانکه عقل را سابق خوانند و اول یعنی آنکه گویند نفس از عقل پدیدار آمد و همه چیزها را در جهان نفس پدیدار آورد و تفسیر این آیت : **وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ** گویند تین عقل است که همه مغز است و نفس زیتون است که همه لطافت است با کثافت آمیخته چنانکه زیتون دانه و نور سینین ناطق است یعنی محمد صلوٰة الله علیه که بظاهر چون کوه درشت بود و با خاق بشمشیر سخن گفت و بیاطن در او چیزها بود چون کوه که در او جواهر باشد و بلد الامین اساس است یعنی علی که تاویل شریعت از او ظاهر شد و مردمان از بلا ایمن شدند و همچنین چهار جوی بهشت را همین تاویل کردند غرض ایشان همه ابطال

شریعت است که لعنتها بر ایشان باد، و گویند پیغامبر علیه السلام پدر مؤمنان است و علی مادر که پیغامبر با علی از روی علم و معرفت فراز آمد تا از هر دو علم باطن متولد شد، و گویند اول چیزی که بوجود آمد عالم عقل بود پس عالم نفس پدید آمد آنگاه این همه مخلوقات بوجود آمدند و آدمی بنفس جزوی زنده است چون بمیرد آن جزو بکلی خویش باز رود.

اگر کسی پرسد ایشان را که عالم عقل از چه چیز پیدا آمد گویند بامر پدید آمد، چون بررسی بامر که پدید آمد گویند ما ندانیم و هم ما را طاقت آن نیست که حق را و صانع را بتوانیم دریافت نه گوئیم که هست و نه گوئیم نیست بلکه محققان توحید چنین گویند که اعتماد بر آن است یعنی نیست، تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً، بدین طریق مسلمانان را از دین بیرون بردند بعد از آنکه سخن همه از آیت و خبر رسول گویند و چون نگاه کنی معجزه مه را منکرند و گویند آنچه پیغامبر را صلوات الله علیه پیش رفته است از سه چیز بود جد و فتح و خیال، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بنزدیک ایشان اینست، و گویند پیغامبر صلوات الله علیه این شرایع از بهر ابلهان و نادانان پیدا آورد تا ایشان را همیشه مشغول و زبر و زبر دارد و بهیچ فضول نپردازند و الا از این شریعتها هیچ نیست و هر یکی را از احکام شریعت تأویلی نهاده اند و باطنی، چون بتحقیق نگری همه در ابطال شریعت کوشیده اند لعنهم الله چنانکه گویند در معنی این خبر که پیغامبر صلوات الله علیه گفت: الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّیْرَانِ، معنی این گور تن آدمی است که گور شخص اوست و نفس اندروست اگر این کس باطنی باشد و خویشتن را بگذارد احکام شریعت رنجه ندارد تن او روضه بهشت باشد پس اگر باطن و تأویل شریعت نداند بطاعت و عبادت رنج کشد تن او از کنده دوزخ باشد، و گویند درخت طوبی که گویند درختیست در بهشت هیچ جای نباشد که شاخ آن درخت آنجا نرسد، و گویند تأویل این چیز آفتابست که هر روز همه عالم را بگیرد و بهر سرائی جائی نباشد که از او شاخی فرو نیاید و مانند این

تا ویلها ساخته اند قرآن و شریعت و نماز و روزه و حج و ایمان را و اگر هر يك را شرح دهیم کتاب دراز گردد اینقدر که یاد کردیم نمودار [را] بسننده باشد و بنای مذهب ایشان بر هفت گانه است و بهفت پیغامبر مقررند بظواهر هر چند بیاطن همه را منکرند و امام هفت گویند و آن که هنوز بیرون نیامده است و منتظر است **وَلِيَّ الزَّمَانِ** خوانند و روز عید ماه رمضان از هر سری در می و دانگی بستانند یعنی هفت دانگ و ایشان را بهر شهری کسی است که خلق را بدین مذهب دعوت کند، آن کس را **صاحب جزیره (۱)** خوانند و از دست وی بهر شهری داعیان باشند و آن کس را که دین بر او عرضه کنند **مُستجیب** خوانند و دو تن بودند معروف در روزگار ما که ایشان بمحلّ صاحب جزیره رسیده بودند یکی ناصر خسرو که بیدمکان مقام داشت و آن خلق را از راه برد و آن طریقت او [از] آنجا برخاست و دیگر **حسن صباح** که باصفهان می نشست و از آنجا بری آمد و متواری گشت و خلقی مردم را از خراسان و عراق بی راه کرد و بدین مذهب خواند و یکی بود بغزنین که او را **محمد آدیب** خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بی حد را از شهر و روستا بیراه کرده است و این قدر بدان نبشته آمد تا اگر کسی از این جنس سخن شنود بداند که سخن ایشانست و بدان التفات نکند و زرق ایشان نخرد. گفتیم که ایشان دو گروه اند:

۱- **النَّاصِرِيَّة** : اصحاب ناصر خسرو و او مطلقاً عظیم بوده است و صاحب تصانیف و کتاب **وَجْهُ الدِّينِ** و کتاب **دَلِيلُ الْمُتَحَيِّرِينَ** او تصنیف کرده است در کفر و الحاد و بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفته اند و آن مذهب بگرفته

۲- **الصَّبَاحِيَّة** : اصحاب حسن صباح و او مردی تازی زبان بود و اصل او از مصر بوده است و مدعی عظیم.

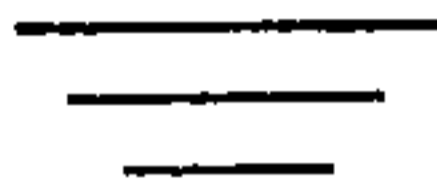
(۱) در چاپی، جزیره

هـ - الفرقة الخامسة من الشيعة

الامامية الاثني عشرية

ایشان يك فرقه اند و از شیعه هیچ گروه بیش از ایشان نیست و بعراق و مازندران سخت بسیار اند و بخراسان نیز و اعتقاد ایشان همانست که پیش از این در مذهب شیعه یاد کرده آمده است و هر روز پنجاه و يك رکعت نماز کنند، فریضه همانست ~~صکه~~ معروفست و دیگر تطوع، و سجده شکر پس هر نماز واجب دارند و سورتها که در او آیت سجده است نخوانند تا دو نوع سجده جمع نشود سجده نماز و سجده تلاوت، و قربان پیش از نماز عید کنند بروز اضحی و فجاج را همچون می حرام دارند و خبر روایت کنند از پیغمبر صلوات الله علیه: **إِنَّهُ لَهَى الْحَقَّةَ وَ الْحَقَّةَ الشَّعِيرُ**، و گوشت خرگوش را حرام دارند و نکاح بی گواه و ولی روا بینند اما طلاق گویند بی گواه عدل بر نیفتد و بظاهر این آیت احتجاج کنند: **فَأَلْكَحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهَدُوا أَقْوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ**، گویند ایزد تعالی اشهاد بر طلاق شرط کرد نه بر نکاح و سه طلاق که بر جمله دهند گویند هیچ بر نیفتد قوله تعالی: **الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ** یعنی دفعتان، و در نماز جنازه تکبیر پنج کنند بحکم آنکه گویند آن نماز نیست دعائیست و بی طهارت نماز جنازه روا دارند، و امامت پس از پیغمبر صلوات الله علیه امیر المؤمنین علی را گویند و او را از همه پیغامبران که از پیش بوده اند فاضلتر گویند و پس از او فرزندان او را گویند پس امام بترتیب تا دوازده امام مستغرق شود و نامهای ایشان بترتیب گفته اند بشرح احوال ایشان اما امیر المؤمنین جز علی را رضی الله عنه نخوانند و دیگران را امام خوانند و ابوبکر و عمر و عثمان را رضی الله عنهم ظالم و باغی و طاغی گویند و هر چه ایشان کرده اند آن را باطل گویند، و فدک میراث فاطمه را رضی الله عنها روا بینند و گویند هیچ امتی بی رجعت نبوده است چنانکه عزیز و اصحاب کهف را بود و مانند ایشان را و بدین استدلال کنند قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا**

مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ، و دعا کردن اصحاب خویش را از واجبات دانند و دعای بد کردن بر مخالفان و ضدان خویش و همچنین، و اهل مذهب خویش را، و مؤمن خوانند از آنچه مؤمن آن بود که بظاهر و باطن ایمان دارد باز آنکه بظاهر ایمان دارد و باطن خلاف آن باشد مُسَلِّمٌ گویند بحکم آنکه از شمشیر سلامت یافته است اما مؤمن نباشد و بدین آیت حجت کنند: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَهُمْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَيَكُنَّ قَوْلُ أَسْمَانَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**، و بد از ایزد تعالی بینند و بقای امام دوازدهم و درازی غیبت او روا بینند بحکم نصی که از امام پیشین بر [او] بوده است و در این باب مر سید مرتضی را کتابی دیده ام بشرح تمام که آن را **الْمُقْنِعُ فِي الْغَيْبَةِ** کرده است و اکنون زایچه دو کرده آید (۱) بشرح اسامی و ایام و احوال دوازده امام بر مذهب ایشان بر دو صفحه تا نگرندۀ واقف گردد.



(۱) در جایی: زایچه دو کرده آمد (۲)

نامها	كنيتها	لقبها	مولد	وفات
علي	ابو الحسن	مر تضي	بمكة بعد عام الفيل بثلاثين سنة	سنة اربعين
الحسن بن علي	ابو محمد	الزكي	بالمدينة سنة ثانية من الهجرة	بالمدينة سنة تسع واربعين
الحسين بن علي	ابو عبدالله	الشهيد	بالمدينة في السنة الرابعة من الهجرة	في سنة احدى وستين
علي بن الحسين	ابو ابراهيم	زين العابدين	بالمدينة سنة ثمان وثلاثين	بالمدينة سنة عشر ومايه
محمد بن علي	ابو جعفر	الباقر	بالطيبه سنة تسع و خمسين	بالمدينة سنة تسع عشر ومايه
جعفر بن محمد	ابو عبدالله	الصادق	بالمدينة سنة ثلاث و ثمانين	سنة تسع ثمان واربعين ومايه
موسى بن جعفر	ابو ابراهيم	الكاظم	سنة ثمان و مايه	سنة اربع وستين ومايه
علي بن موسى	ابو الحسن	الرضا	بالمدينة سنة ثمان واربعين ومايه	بطوس سنة ثلاث و مائتين
محمد بن علي	ابو جعفر	التقي	بالمدينة سنة خمس و تسعين ومايه	سنة عشر و مائتين
علي بن محمد	ابو الحسن	التقي	بالمدينة سنة اثني عشر و مائتين	سنة اربع و خمسين و مائتين
الحسن بن علي المسكري	ابو محمد	الزكي	سنة اثنين و ثلاثين و مائتين	سنة ستين و مائتين
محمد بن الحسن	ابو القاسم	المهدي	بسر من رأى سنة خمس خمسين و مائتين	

نام کشندگان	مادران	گورها	عمر
عبدالرحمن بن ملجم	فاطمه بنت اسد	بالقري بكوفه	ثلاث وستين
جمدة بن اشعث بن قيس	فاطمه بنت الرسول	بالمدينة	سبع واربعين
شمرو سنان لعنهما الله	، ،	بكر بلاء	سبع وخمسين
هشام	شهربانو بنت يزيد جرد	بالمدينة	سبع وعشرين
ابراهيم بن وليد	قريبه بنت الهثم بن محمد بن ابي بكر	بالمدينة	ستين
منصور	حميدة البربريه	بالمدينة	خمس وستين
هارون الرشيد	ام البنين	بمقابر قريش	ست وخمسين
مأمون	خيزران	بطوس	خمس وخمسين
ام الفضل بنت مأمون	سمانه	بمقابر قريش	خمس وعشرين
المستعين	حديثه	بسر من رأى	اثنين واربعين
المتوكل	حكيمه	بسر من رأى	ثمان وعشرين

و مذهب ایشان آنست که دوازده امام معصومند و هر یکی را معجزه و کرامتی است و هر یکی در حیوة خویش با شیعه خود ظاهر بوده اند و فتاوی و جوابی-ای ایشان پیدا است و هر يك بوقت وفات خویش مر آن دیگر را معین کرده است که امام او خواهد بود پس از وی تا بحسن عسکری برسید و او امامت پس از خ-ویشتن پسر خویش حوالت کرد و گفت اوست مهدی و قایم الزمان و ولادت او بسامره بود سنه خمس و خمسين و مأتین و آنجا سردابی است می گویند این کودک در آنجا رفت و ناپیدا شد و مردمان بدان سردابه روند زیارت و از تاریخ ولادت او تا این غایت که این کتاب تصنیف کرده آمد دوست و سی سال قمری باشد والله اعلم بالحقیقه والصواب.

مذهب خوارج

ابتدای مذهب خوارج و پیدا آمدن مقاتل [ایشان] از گناه حرب صفین بود که میان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و معاویه بود و مدت آن حرب دراز کشید و سبب دراز کشیدن حرب آن بود که بحرب ایشان هرگز ابتدا نکردند و چون ایشان از حرب باز گشتند او نیز یاران را از حرب ایشان باز داشتی و الا آن کار آنچنان دراز نکشیدی تا يك روز جنگ سخت شد و يك روز مالك بن الاشتر النخعی پیش جنگ در آمد و کار ساخت که در آن ساعت يك رویه کند، معاویه مر عمرو بن العاص را گفت بنزدك تو هیچ حیلت هست، گفت بنزدك من يك حیلت مانده است و بس و آن حیلت آنست که بفرمائی تا دز لشکر هر چه مصحف قرآنست جمع کنند و مصحفها بر سر نیزه ها کنند و بانگ بر آرند که میان ما و شما حکم کتاب خدای تعالی است و بدانچه از کتاب خدای تعالی بیرون آید ما رضا دهیم و همچنان کردند و یاران علی رضی الله عنه بدین سبب از حرب باز ایستادند هر چند علی گفت آن زرق و حیلت است سخن او نشنودند و گفتند مردمانی که با ما بکتاب خدای تعالی کار می کنند ما بایشان بهیچ حال حرب نکنیم و تکلیف کردند امیر المؤمنین علی را تا یاران را از حرب باز داشت، در این میان مالك الاشتر و یاران او حرب سخت می کردند و یاران علی گفتند مالك را از حرب باز خوان، علی کس فرستاد بمالك تا دست از حرب باز

بدارد گفت کاربیک ساعت درآمده است صبر باید کرد تا این کار یک رو گردد، یاران
علی رضی الله عنه بر علی شمشیرها کشیدند و گفتند اگر او را از حرب باز نداری ما
ترا بکشیم علی بنزدیک مالک اشتر کس فرستاد و گفت اگر این حرب از برای من
می کنی مکن مبادا (۱) که تا بمن رسی مرا کشته باشند آنجا رنج تو ضایع گردد مالک
چون این سخن بشنود غمناک شد و دست از حرب برداشت و آنجا آمد که علی بود و
آن جماعت را ملامت کرد، ایشان شمشیرها بکشیدند و روی بدو نهادند تا علی در میان
رفت و آن فتنه را بنشانند، آنگاه کس فرستادند بشکر گاه معاویه از این که کرده در
برداشتن مصحفها غرض چه بوده است، گفتند چندین هزار مسلمان کشته می شود
دو حکم بیرون باید کرد از هر دو لشکر تا در این باب آنچه ایشان کنند رضا دهند
هر چند امیر المؤمنین علی گفت این همه غدر است و تلبیس فایده نداشت و یاران او
فرمان نکردند و گفتند چنان باید کرد که ایشان پی گویند و بر این جمله قرار دادند
و از آن جانب عمرو عاص را اختیار کردند علی گفت من عبدالله عباس را بفرستم از
جانب خویش، همه قوم علی گفتند البته ما رضا ندهیم از آنچه پسر عم تست بیگانه
باید فرستاد، بو موسی اشعری را نامزد کردند و با تفاق خویش بی رضای علی رضی الله
عنه برخاست، اگر نه آن رأی را امضا کردی بدست ایشان در مانده بود و می گفت:
لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ، و بو موسی اشعری مردی بود ساده دل (۱) و عمرو عاص از جمله
دهان جهان بود، هم بنخستین مجلس بو موسی را بفریفت: اولاً او را بر خوبستن
مقدم کرد بر رفتن و نشستن تا هر چه گوید ابتدا بو موسی گوید، آنگاه عمرو عاص
چنانکه خواهد گوید و بو موسی این عشوہ بخرد و پیش از عمر عاص می رفت و زیر
(۲) دست او می نشست و مدت دراز بر این بگذشت و عمرو عاص کار بر مراد خویش
یافته بود و مراد خویش در دل بو موسی اشعری ترتیب می کرد تا روزی او را گفت ما
ابا موسی من تدبیری کرده ام و چیزی اندیشیده در مصلحت مسلمانان و آن آنست که
در بزرگی علی سخنی نیست اما مردمان شام او را نمی خواهند و معاویه خود شایسته

۱ در جایی: نباید ۲ در جایی: سلیم دل ۳ در جایی: زیر

این کار نیست چندانکه می‌اندیشم هیچ کس بدین شغل از تو سزاوار تر نیست که از صحابه ترا حق هجرت است، بو موسی تن بدین حدیث در داد و عمرو عاص را گفت چون مرا حکم کرده اند خویشتم را چگونه اختیار کنم، عمرو گفت تو خویشتم را اختیار مکن، تو مرد خویشتم یعنی علی را از کار بیرون بر تا من ترا بکار در آورم که مصلحت در اینست، بو موسی گفت سخت صواب آید. بر این قرار دادند تا روز وعده فراز آمد و بسیار خلق از هر دو طرف جمع شدند و بو موسی در آمد و عمرو عاص از پس او می رفت تا بنشست و خلق چشم نهاده بودند تا چه پدیدار آید، بو موسی برخاست و خطبه کرد و خدای تعالی و رسول علیه السلام را بستود، آنکاه گفت شما این حکم در کردن ما دو تن کردید و ما مدت دو ماه این کار [را] پیش و پس نکرستیم و تدبیر کردیم پس صواب چنان می بینیم که علی را از این شغل [بیرون] آریم چنانکه انگشتی از انگشت و انگشتی خوش از دست راست [بدر] کرد و در دست چپ کرد پس عمرو برخاست و خطبه کرد و گفت چنانکه بو موسی علی را از شغل بیرون آورد من معاویه را در این شغل آوردم و بو موسی چنان طمع میداشت که عمرو عاص چنانکه وعده کرده است بو موسی را مستی کند بدان، چون نکرد بو موسی تنگدل گشت و بانگ کرد یا غدار یا طرار دروغ گفتی و غدر کردی و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت قوله عزّ و جلّ: مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ، عمرو بن العاص گفت دروغگوی و طرار توئی و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت قوله عزّ و جلّ: كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَاراً، و گفت و گوی در میان قوم افتاد و با یکدیگر غدر کردند و از یکدیگر باز پرا گندند و گروهی بخان و مان خویش باز رفتند و در آن باز رفتن گروهی از یاران علی جمله شدند و گفتند علی بر این حکم حکمین چرا رضا داد و از حکم خدای چرا اعراض کرد بدین که او کرد کافر گشت و ما را با او حرب باید کرد تا دیگر باره مسلمان شود و از این گناه توبه کند یا او را بکشیم، بر این سخن ایستادند و آن مذهب آن روز پدید آمد و آن چند تن که ابتدا این

سخن کرده بودند قاعده این مذهب بنهادند و خلق را بدین مذهب دعوت می کردند و علامت و شعار میان ایشان این بود: **لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** تا قوی گشتند و سه چهار هزار تن در این بیعت جمله شدند و علی را خبر دادند و علی آن قوم را که مقدم تر بودند بخواند و نصیحت کرد و پند داد هیچ فایده نداشت و بقول او کار نکردند، آن گفتند تا ما در لشکر می باشیم ما را مقصودی حاصل نیاید صواب آنست که ما جدا شویم تا کاری توانیم کردن، پس از لشکر علی جدا شدند و بنهروان جمع گشتند و فساد و غارت بر دست گرفتند و علی رضی الله عنه صبر و احتمال می کرد تا از حد بگذشت، علی رضی الله عنه برخاست و نزدیک ایشان رفت و چند تن از معروفان و متکلمان ایشان را بخواند و گفت پشت من بشما قوی بود و باران من بودید بچه حجّت این عصیان آوردید، ایشان گفتند ما باران تو بودیم تا تو مسلمان بودی چون کافر گشتی ما از تو برگشتیم و اگر بگناه اعتراف آری و توبه کنی و مسلمان شوی ما همچنان متابِع تو باشیم و اگر نه با تو حرب کنیم یا ترا بکشیم یا همه کشته شویم، علی رضی الله عنه گفت من (۱) چه گناه کردم گفتند تو بحکم مخلوقات رضا دادی و از حکم خدا روی گردانیدی و خدای تعالی می گوید: **مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**، علی رضی الله عنه گفت آن روز حکمین من شمارا گفتیم که زرق و غدر است که ایشان می کنند شما فرمان من نکردید و با کراه مرا و باران مرا از حرب باز داشتید اکنون از این جهت با من چه میگوئید، ایشان گفتند بلی ما نیز آن روز کافر بودیم و خطا کردیم چنانکه تو کردی اکنون توبه کردیم و دیگر مسلمانی شدیم تو نیز بگفتار خویش مقرر آئی و دیگر باره مسلمان شو، علی رضی الله عنه گفت سبحان الله من پیش از همه خالق روی زمین ایمان آورده ام و پیغمبر خدای تعالی هجرت کرده ام و در پیش او مبارزان را افکنده ام تا امروز بوقت پیری خویشتن بکمر گواهی دهم و مسلمان شوم دیگر باره و همه رنج خویش ضایع کنم و

(۱) درجایی، این

اگر کسی دیگر ترا در حادثه مؤمنی حکم کند چرا کافر شود نه ایند تعالی خصومتی را که میان زن و شوی افتد حکم فرمود قوله عز و جل : فَاَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا، و نه در قیمت صیدی که در حرم کشته شود بحکم دو عدل فرمود قال عز من قائل : يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ، و بعد از آن بحکم حکمین رضاندادم و شما مرا بستم بدان آوردید و آنچه ایشان کردند معلوم گشت که غدر و تلبیس بود اگر من خود بدین رضا دادمی چرا کافر گشتمی و مانند این حجتها آورد تا هزار و پانصد مرد بر جمع باز آمدند و توبه کردند و دیگران بدان اعتقاد بد خویش اصرار نمودند و بنهروان لشکر گاه ساختند و اعتقاد کردند که بنده بگناه صغیره و کبیره کافر شود و هر مسلمانی را که یافتندی زن و مرد و خرد و بزرگ بگشتندی و علی رضی الله عنه احتمال می کرد و هر روز ایشان را پند می داد و سود نمی داشت تاروژی او را خبر دادند که دو تن با دوزن و دو خر پدیشان برگزشتند ایشان را بگرفتند و از مذهب ایشان پرسیدند یکی گفت او ترساست و این زن اوست او را و زن او را بگذاشتند تا برفت و تعرض نکردند و آن دیگر را گفت مسلمانم بگشتند و زن او را نیز بگشتند و فرزند که آن زن داشت در شکم هم هلاک کردند، چون آن خبر بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسید گفت در این کار شاید توقف کردن، بر نشست و روی بحرب ایشان نهاد ایشان را بخدای تعالی و بدین و شریعت چنانکه شرطست، اجابت نکردند بلکه تمرّد زیادت نمودند و بحرب ابتدا کردند تا آن جنک کرده شد و ایشان را بگشتند و صاحب التّديه که پیغامبر صلوٰة الله علیه علی را گفته بود نشان او نیفتد پس از آنکه بسیار بگشتند و آن قصه معروفست، و این مذهب از آنکام باز در میان خلق پیدا آمد و ایشان علی را و هر کس را که پس از او بوده است منکرند و بهمه روزگاریها طایفه از ایشان بوده اند، در میان ایشان فصحا و خطبا و مبارزان عظیم خاسته اند چون نافع ازرق و قطری بن الفجاءة التّمیمی و ضحاک بن قیس و مانند ایشان و ایشان پانزده فرقت باشند :

- ۱ - الْأَزْرَقِيَّةُ: اصحاب نافع بن أزرَق،
 - ۲ - النَّجْدَاتُ: اصحاب نَجْدَةَ بن عامرِ الحَنَفِي،
 - ۳ - الْعَجَارِدَةُ: اصحاب عَبْدِ الكَرِيمِ [بن] عَجْرَد،
 - ۴ - النَّحَازِمِيَّةُ: اصحاب شُعَيْبِ بن نَحَازِم،
 - ۵ - الثُّعَالِبِيَّةُ: اصحاب ثَعْلَبَةَ بن عامر،
 - ۶ - الْجَرُودِيَّةُ: اصحاب عبد الله بن جرود،
 - ۷ - الصُّفْرِيَّةُ: اصحاب زياد [بن] الأصفر،
 - ۸ - الإِبَاضِيَّةُ: اصحاب عبد الله بن إِبَاض،
 - ۹ - الحَفْصِيَّةُ: اصحاب حَفْصِ بن المِقْدَام،
 - ۱۰ - البَيْهَسِيَّةُ: اصحاب ابي بَيْهَسِ بن هَيْصَم،
 - ۱۱ - الزَّيْرِيَّةُ: اصحاب زَيْرِ بن أَنَيْسَةَ،
 - ۱۲ - الشُّمْرَانِيَّةُ: اصحاب عبد الله بن شُمْرَان،
 - ۱۳ - الفَضْلِيَّةُ: اصحاب فَضْلِ بن عبد الله،
 - ۱۴ - الضَّحَّاكِيَّةُ: اصحاب ضَحَّاكِ بن قَيْس،
 - ۱۵ - البِدْعِيَّةُ: اصحاب يحيى بن أصرَم، و بر خویشتمن تقطیع بهشت گواهی دهند.
- این گروه خوارج و مذهب ایشان در اصل یکیست و هر یکی را ازین قوه یاد کردیم قضیه و خروج عظیم بوده است و جرودیان را تهمت کنند گروهی از عوام بدانچه ایشان را عمل اذیع کنند و گویند از خشم علی می دانیم شما این سخن را

اصلی نیست و در بیان این مذهب سخنان بسیار در اکثر کتب واقع شده آنچه
مجموع آن که بصحت پیوسته بود مرقوم شد و اگر بتفصیل خواهند از کتاب **أَحْسَنُ**
الکِبَارِ طلب نمایند.

باب پنجم

در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند
و دعویهای محال کردند ، گروهی دعوی خدائی و
گروهی دعوی پیغامبری

[این باب بد بختانه در دست نیست]

حواشی بیان الادیان

ص ۴ - **بنی حنیفه و مسیلمه کذاب** : بنی حنیفه نام یکی از قبایل مشهور عربستانست که در قسمت یمامه ساکن بوده اند و حنیفه لقب جد ایشان یعنی ائمال بن لجیم بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل بن ابی حی است و مسیلمه بن حبیب که در سال دهم هجرت قبل از رحلت حضرت رسول بادعای نبوت برخاسته از این طایفه بوده و چون در یمامه قیام نموده است باین جهت قوم او را رحمن الیمامه خوانده اند خالد بن ولید سیف الله در سال یازدهم هجری بفرمان ابوبکر صدیق سر کوبی مسیلمه و بنی حنیفه یمامه رفت و مسیلمه را کشته فتنه انبیاغ او را خواباند : قتل مسیلمه بدست غلامی حبشی وحشی نام در محلی باسم حدیقه الرحمن اتفاق افتاد و قصه مسیلمه و سجاح و تفصیل سر کوبی او معروفست و در جمیع تواریخ اسلامی در ذیل وقایع سال یازدهم هجری مندرج .

ص ۴ - **قصه او بجایگاه خود گفته آید** : چون باب پنجم این کتاب در « پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای محال کردند » گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری « بوده مفقود است » بن قیام در متن چاپی ما نیست .

ص ۵ - **در تاریخ مقدسی** ، مقصود کتاب البدأ و التاریخ است تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که بعد از ۳۷۵ فوت کرده .

ص ۶ ، **ابوالحسن عامی** ، شفر تصویر کرده است که غرض مؤلف از بیان

از ابن کس ابو الحسن ثابت بن قرّة الحرّانی الصّابی (۲۲۱-۲۸۸) فیلسوف و عالم ریاضی معروف است که بواسطه عدم اعتنای نسخ نسبت او از صابی به عامی تحریف شده و این اشتباه است و غرض صاحب بیان الادیان ابو الحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری حکیم معروف است که شاگرد ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) و استاد ابو علی احمد بن محمد مسکویه (متوفی سال ۴۲۱) و از معاصرین ابو حیّان علی بن محمد توحیدی است که در خراسان حکمت آموخته سپس بخدمت ابن العمید رسیده و در صحبت او بسال ۳۶۴ ببغداد رفته و پنج سال نیز در ری متوقف بوده و ابو علی مسکویه در این مدت در مجلس درس او حاضر می شده ولی بگفته ابو حیّان توحیدی کلمه از او استفاده نکرده. ابو الحسن عامری که باقوت او را صاحب الفلاسفه [با صاحب الفلاسفه] نامیده شارح کتب ارسطوست و هموست مؤلف کتاب الأبد علی الأبد والنسک العقلی و شهرستانی او را در عداد متأخرین فلاسفه اسلام آورده. وفاتش بسال ۳۸۱ هـ ۲۷ شوال ظاهراً در نیشابور (رجوع کنید بمعجم الادباج ۱ ص ۴۱۱ و ج ۲ ص ۸۹ و ملل و نحل شهرستانی ص ۳۴۸ و تاریخ الحكماء شهر زوری و المقابسات ابو حیّان توحیدی صفحات ۶۰ و ۱۶۵ و ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۳۰۱-۳۰۹)

ص ۶ ایضاً - ابو الخیر خمار، ابو الخیر حسن بن سوار بن بابا بهرام خمار نصرانی از فلاسفه و علمای معتبر منطق است که در ربیع الاوّل ۳۳۱ در بغداد متولد شده و از مترجمین سریانی به عربی بوده و پس از تکمیل علوم بخوارزم رفته و در خدمت ابو العباس مأمون بن محمد خوارزمشاه داخل شده و چون خوارزم در سال ۴۰۸ بدست بمین الدوله سلطان محمود غزنوی مفتوح گردیده ابو الخیر خمار با علمای دیگری که در دربار خوارزمشاه مقیم بودند مثل ابو علی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابو نصر عراق بمصاحبت سلطان محمود از خوارزم بیرون آمده

وسنّ ابوالخیر در این تاریخ از صد متجاوز بوده . سلطان محمود او را سخت محترم داشت و بروایتی پیش او بر زمین بوسه داد ، ابوالخیر تا آخر عمر در غزنه پیش سلطان محمود میزیست و در همان شهر از اسب بر زمین خورده فوت کرد ، وفاتش در فاصله بین ۴۰۸ و ۴۲۱ اتفاق افتاده (برای احوال او رجوع کنید بکتاب الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۵ و چهار مقاله عروضی ص ۷۶ از چاپ لیدن و حواشی آن بقلم استاد علامه آقای میرزا محمد خان قزوینی ص ۲۴۵ - ۲۴۶ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۳۲۲ و المقابسات صفحات ۱۶۰ و ۲۰۵ و غیره) ، اما مقصود از این کتاب او که صاحب بیان الادیان از آن نقل میکند درست معلوم نشد زیرا که ابوالخیر قریب پانزده تالیف داشته که ابن الندیم آنها را اسم برده و یکی از آنها *میرة الفلاسوف* است و شاید در همین کتاب بوده است که در آن از افلاطون و کتاب استیطکین ابوالخیر گفتگو می کرده و محتمل است که غرض او از فیلسوف هم همان افلاطون باشد

ص ۶ ایضاً ، **استیطکین** ، در میان تألیفات افلاطون کتابی باین نام نیست ، گویا مقصود کتاب **فدرس Phèdre** است که موضوع آن بحث در جمال و زیبایی است و کلمه استیطکین که شفر آنرا چنین طبع کرده بایستی تحریف استیطکس *Aisthêtikos* یونانی باشد که *Esthétique* در السنه اروپائی از آن اشتقاق یافته که بمعنی جمال شناسی و درك جمال است .

ص ۸ ایضاً ، **آراءالهند** ، مقصود از این کتاب همان کتاب **الهند** است و ریاضت محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲ - ۴۴۰) است که آنرا تحقیق **ماالهندمن** مقوله ، **مقبولة فی العقل او مردوأة** نامیده اند .

ساخائو مستشرق معروف متن عربی این کتاب را در سال ۱۸۸۷ میلادی طبع و بانگلیسی نیز آنرا در ۱۸۸۸ ترجمه نموده است .

اسم این کتاب گویا همان آراء الہند است و آنرا باختصار کتاب الہند نیز میگویند و عبارت مفصل فوق ظاہراً بیتی است از ارجوزہ‌ای در تعریف و تشخیص موضوع کتاب ابو ریحان .

ص ۸ ایضاً ، پاتنجیل نام کتابیست از ہندوان کہ در دستت ، فقراتی کہ ابوالمعالی از آن کتاب بطریق اقتباس از آراء الہند ابو ریحان نقل کردہ در صفحات ۱۳-۱۴ آراء الہند مندرجست و ابو ریحان این کتاب را از سانسکریت بعربی ترجمہ کردہ بودہ است .

ص ۸ ایضاً، مقصود از گیتا کتاب بَغَوْد گیتا Bhagavadgîta و از بہارت کتاب مہابرت Mahâbhârata و از سانسکریت کتاب شانکیا Samkhya از کتب حکمتی و الہی ہنود است و باسادیو یعنی Vâsudeva و آرژن یعنی Arjuna نام کتابی نیست چنانکہ ابوالمعالی تصور کردہ بلکہ نام دو متکلمی است کہ در کتاب بَغَوْد گیتا کہ جزئی است از مہابرت بایکدیگر مکالمہ میکنند و این عین عبارت ابو ریحان است در کتاب الہند صفحہ ۱۴ : « وفی کتاب گیتا و ہو جزؤ من کتاب بہارت فیما جری بین باسادیو و بین ارجن . الخ »

ص ۹ ، اسفر ، در آراء الہند این کلمہ ایشفر طبع شدہ و مقصود از آن isvara است و عین عبارت ابو ریحان (صفحہ ۱۵) این است : « و یسمونہ [ای الخواص] ایشفر ای المستغنی الجواد الذی يعطى ولا یؤخذ » .

ص ۱۰ ، ابو عیسی و راق و کتاب او ، غرض از این کتاب ہمان کتاب المقالات است کہ از مشہور ترین کتب مسلمین در معرفت ملل و نحل بودہ و مؤلف آن یعنی ابو عیسی محمد بن ہارون و راق استاد ابو الحسن احمد بن یحیی الزاوندی مشہور در نیمہ اول قرن سوم ہجری میزبستہ و در سال ۲۴۷ فوت کردہ است .

از تألیفات نفیسه ابو عیسی و راق که آنها را بطرفداری از عقاید مانوی و شیعه و معتزله نوشته بوده. امروز اثر تمامی باقی نیست ولی منقولاتی از آنها در طی مؤلفات دیگران بجا مانده از آن جمله مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبد القاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در تألیفات خود از آنها چندین فقره نقل کرده اند و این نویسنده اخیر در شرح نهج البلاغه مکرر فقراتی از کتاب المقالات ابو عیسی را اقتباس نموده و یکی دو فقره آن را جمع بمذاهب عرب در آیام جاهلیت است که اگر چه بنقل آنها از کتاب المقالات و راق تصریح نکرده ولی چون تقریباً عین همین مطالبی است که ابوالمعالی در بیان الادیان صراحة وجود آنها را در کتاب ابو عیسی و راق ذکر میکند و ابن ابی الحدید نیز آن کتاب را در دست داشته در منقول بودن آنها از کتاب المقالات و راق شکی باقی نمی ماند چنانکه در ذیل بیاید.

ص ۱۱ مذهب تعطیل، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱ ص ۳۹) میگوید: عرب چندین صنف بودند و ازیشان بعضی معطله بودند و بعضی غیر معطله، و از معطله جماعتی خالق و رستاخیز و برگشت را انکار میکردند و قرآن عزیز در حق ایشان میگوید: ما هی الا حیاتنا الدنیا... الی آخر الآیه، طبیعت را خالق و دهر را مهلك خود می پنداشتند، بعضی دیگر بوجود خالق سبحانه اعتراف کرده اند ولی منکر رستاخیز بوده و در حق ایشان فرموده است: قال من یحبی العظام و هی رمیم. گروهی دیگر بخالق و نوعی از برگشت اقرار داشته ولی انبیا را منکر بوده و عبادت اصنام میکردند و ایشان را در آخرت نزد خداوند شفیع خود میدانستند و جهت آنها باجرای آداب حج و هدی و قربانی می پرداختند و بحلال و حرام معتقد بودند و اکثریت عرب را این عقیده بود و در حق ایشان آمده است که: وقالوا ما هذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق. یکی از شعرای ابن طایفه در مرثیه کشته شدگان بدر این قطعه را گفته و منکر رستاخیز شده است:

فَمَاذَا بِالْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرِ
وَمَاذَا بِالْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرِ
أَيُحِرُّنَا بِنُ كَبْشَةَ أَنْ سَنَحْيَا
إِذَا مَا الرَّأْسُ زَالٍ بِمِنْكَبِيهِ
أَيَقْتُلُنِي إِذَا مَا كُنْتُ حَيًّا
مِنَ الْفِتْيَانِ وَالْقَوْمِ الْكِرَامِ
مِنَ الشِّيزِيِّ تَكَلَّلَ بِالسِّنَامِ
وَكَيفَ حَيَاةُ أَصْدَاءِ وَهَامٍ
فَقَدْ شَبِعَ الْأَنْبَسُ مِنَ الطَّعَامِ
وَيُحْيِينِي إِذَا رَمَتْ عِظَامِي

و از این قطعه بیت سوّم همان است که آنرا ابو المعالی با اندکی اختلاف در کتاب خود آورده؛ بعد ابن ابی الحدید شرحی در سایر عقاید دینی عرب جاهلیت و اسامی بتهای هر طایفه و قبیله ذکر کرده که خلاصه آن در بیان الادیان مذکور است و اتحاد مضمون و ترتیب و تشابه عبارتی آنها دلیل نقل هر دو از کتاب المقالات و راق است (در باب معنی اصداء و هام رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۴۳۷)

ص ۱۱ ایضاً، ابْنِي زُوْدْنِي... الخ، این قطعه را هم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۴ ص ۴۳۷) نقل کرده و در این موضع از شرح نهج البلاغه نیز شرح مبسوطی از معتقدات عرب جاهلیت مذکور است.

ص ۱۱ ایضاً، تُبَّعُ بِنُ كَلْبِكْرِب، معروف به تُبَّعُ الْاَصْفَرُ یا تُبَّعُ الْاَخِيْر از ملوك افسانه ای یمن است و حکایت او و پدرش را طبری در سلطنت قباد نقل کرده و ابن الاثیر بر نقل او اعراضات تاریخی صحیح نموده. قطعه او را شیخ صدوق در کمال الدین صفحه ۱۰۱ آورده است و در آنجا يك بیت نیز اضافه دارد که این است:

وَكُنْتُ عَذَابًا عَلَى الْمُشْرِكِينَ أَسْقِيهِمْ كَأْسَ حَتْفٍ وَنَعْمٍ

ص ۱۱ ایضاً، أَبُو قَيْسٍ صَرْمَةٌ، نام پدر او را آنس و قیس هر دو نوشته اند و او از طایفه بنی نجار و از قبیلۀ خزرج بوده و در اواخر عمر از پرستش بت دست برداشته و رهبانیت اختیار کرده و نصرانی شده و چون اسلام پدید آمده در پیری باین

مذهب گرویده و ابن عباس معروف پیش او میرفته و از او روایت میکرده، ابوقیس شعر زیاد نیز داشته است (تاج العروس ماده ص ۴) و اسد الغابه ج ۳ ص ۱۸ و حواشی شفر ص ۱۵۳ و کمال الدین شیخ ص ۱۰۱-۱۰۲ و سایر کتب تواریخ و اخبار).

ص ۱۲، **خالد بن سنان**، رجوع کنید باین الاثر ج ۱ و اسد الغابه ج ۲ ص ۹۲

ایضاً **زید بن عمرو بن نفیل**، رجوع کنید بکمال الدین ص ۱۱۵-۱۱۶ و منافق ابن شهر آشوب ص ۹ و سایر کتب اخبار و تواریخ.

ایضاً **عامر بن الظرب العدوانی**، نام یکی از فصحی دوره جهنم است که بیانات حکیمانه او معروف بوده و بهمین جهت او را حکیم میخوانده اند. این شخص قبل از ظهور اسلام فوت کرده و پسر او اسلام آورده و بخلیفه ثانی معاصر بوده (البیان و الثبیین ج ۲ ص ۳۷ و ۱۰۵ و ج ۳ ص ۱۴۸).

ایضاً **عمرو بن یزید الکلبی**، درست معلوم نشد مقصود کیست؟

ص ۱۳، **العنایه**، شهرستانی ایشان را به عنان بن داود رأس الجبلوت

منسوب میداند (برای عقاید ایشان رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۶۷)

ص ۱۴، **توریه الثمانین**، گویا مقصود آن ترجمه است از توریه که در عهد

بطلمیوس دوم (۲۸۵-۲۴۷ ق. م) بدست ۷۲ نفر از مترجمین از عبری بود و

بعمل آمد و این ترجمه را ترجمه هفتاد نفری (Septante) میگویند و در این

مترجمین هفتاد و دو نفر بوده اند بعد تمام هفتاد از ایشان نام می بردند و نه بین

این مورد شاید بنظر اضافه بودن عدد مترجمین بر هفتاد است

ص ۱۵، **الملکائیه و ترتیب ایشان در دین و حرب**، مقصود از ملکائیه آن

عیده عسویانند که بعقاید رسمی کلیسای قسطنطنیه گرویده بودند و در ممالک اسلامی

میزبستند و لقب ایشان هم از ملک که بمعنی شاه است اشتقاق یافته و چون رعایت

اتحاد مذهب بعیسویان روم شرقی تمایل قلبی داشتند مسلمین بنظر سوء ظن در ایشان می نگریستند و کلمات بطریق و طرنکار و فسطیاری و قومس و عسپرتج تحریف لغات یونانی ذیل است: بطریق Patrighios، طرنکار Dronggarios، فسطیاری Bestiaris، قومس Komes، عسپرتج Strategos، و زواج از چاوش ترکی مشتق شده (حواشی شفر ص ۱۵۷)

ص ۱۸، **مردی پیام مستکلم**، گویا مقصود یزدان بخت از رؤسای مانوی بدست که مأمون او را برای مناظره ببغداد آورده بود (الفهرست ص ۲۲۸)

ص ۲۰، **بوزید حکیم**، مقصود ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) حکیم و دانشمند مشهور مؤلف کتاب صور الاقالیم است که در علوم اوائل و فلسفه و تاریخ کتب عدیده داشته و او را جاحظ خراسان می گفته اند (برای احوال او رجوع کنید به الفهرست ص ۱۳۸ و معجم الادباج ۱ ص ۱۴۱-۱۵۲)

ص ۲۱، **ادانی**، اسم این شخص در الفهرست (ص ۳۱۸) ارانی طبع شده

ص ۲۱ ایضاً، **ابوالحسن نویزی**، معلوم نشد کیست؟

ص ۲۱ ایضاً، **زندیق**، اشتقاق زندیق از زندک و دانستن زندک نام شخصی از اشتباهات است زندیق چنانکه محققین جدید روشن ساخته اند از کلمه صدیق آرامی مشتق است که نام يك طبقه از متدینین بآئین مانی بوده و در ابتدا زندیق و مانوی يك معنی داشته است.

ص ۲۱ ایضاً، **مُعْظَلَه**، لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء و صفات میکرده اند داده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده می شدند (منهاج السنه ج ۱ ص ۲۴۱).

ص ۲۴، **شیعه در اصول مذهب بامعترزه برابرند**، رجوع کنید بکتاب خاندان

نوبختی تألیف نگارنده این سطور صفحات ۷۳-۷۵ و ۲۴۱

ص ۳۴ پیغمبر، برای احوال فرق مختلفه شیعه و مختصری از عقاید و احوال پیشوایان و مؤسسين آن فرق رجوع کنید بخاتمه کتاب خاندان نوبختی و منابعی که در آنجا بدست داده شده .

ص ۳۴، یحیی بن زید، در سال ۱۲۵ در ولایت جوزجانان بدست سالم بن احوال سردار نصر بن سيار حا کم خراسان بقتل رسید و مصلوب شد و جسد او تا زمان ظهور ابو مسلم خراسانی بر چوبه دار بود و بفرمان ابو مسلم آنرا پائین آورده دفن کردند، ارغویه یا ارغوی دمی بوده است از توابع جوزجانان در یازده فرسنگی طالقان بر سر راه مرو و التروذ (تزهة القلوب ص ۱۷۹ و عمدة الطالب ص ۲۴۹)

ص ۴۱، سید مرتضی، مقصود سید اجل علم الهدی شریف ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶) است و کتاب المقنع او از مشهورترین کتب امامیه در باب مسئله غیبت است

ص ۴۸، برای قصه ذوالشذیه رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۵
ص ۴۸، ایضاً، راجع باحوال خطبای خوارج رجوع شود بکتاب البیان والتبیین
جاحظ ج ۳ ص ۱۳۴-۱۳۵ از طبع مصر سال ۱۳۳۲ و احوال نافع و قطری و ضحاک در غالب کتب تواریخ و ادب مذکور است .

ص ۵۰ احسن الکبار، شرف این کتاب را همان احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار تألیف محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی میدانند که دو نسخه از آن در کتابخانه دولتی پترزبورگ بوده است که از غارت کتابخانه اردبیل نصیب عساکر روس شده بوده (رجوع کنید بحواشی شرف ص ۱۸۹) .

نگارنده نه از این کتاب و نه از مؤلف آن اطلاعی نتوانست بدست بیاورد ولی از شرحی که مؤلف کتاب کشف المحجوب والاستار (ص ۲۶) از مقدمه آن نقل میکنند چنین بنظر میرسد که احسن الکبار محمد بن ابی زید از زمان ابوالمعالی خلیلی متأخرتر

است و عجیب نیز می نماید که کتابی فارسی بنام احسن الکبار قبل از بیان الادیان تألیف شده باشد و کسی بآن اشاره نکنند و ذکر و نقلی از آن در کتب شیعه مثل فهرست طوسی و مناقب ابن شهر آشوب نباشد و کسی مؤلف آنرا نشناسد بعلاوه شکل اسم کتاب یعنی : احسن الکبار فی معرفة ائمة الاطهار که نام کتاب محمد بن ابی زید ورامینی است نیز می نمایاند که این کتاب نباید از کتب قرن چهارم و پنجم هجری باشد بعلاوه مطلبی که ابو المعالی بوجود آن در احسن الکبار اشاره میکند مذهب خوارج است و آن چندان ارتباطی با شرح حال ائمة اطهار ندارد . شاید کتاب احسن الکبار که ابو المعالی بآن حواله میدهد از مؤلفات عربی باشد که در باب ملل و نحل دیگران آنرا قبل از او تألیف کرده باشند .

فہرست اعلام تاریخی و جغرافیائی (۱)

ابو کامل ، ۳۵	آدم ، ۱۸۱
ابو کرب ضریر ، ۳۵	ابراہیم بن ولید ، ۴۳
ابو المعالی مؤلف بیان الادیان ، ۵۶-۵۴	ابراہیم پیغمبر ، ۲۰، ۱۲، ۲
۶۰-۵۹	ابن ابی الحدید ، ۵۵
ابو منصور عجلی ، ۳۵	ابن الاثیر ، ۵۶
ابو موسیٰ اشعری ، ۴۶-۴۵	ابن الراوندی (ابو الحسن) - احمد بن
اثال بن لجیم ، ۵۱	یحییٰ ، ۵۴
ادانی ، ۵۸، ۲۱	ابن عباس ، ۵۷
احمد بن حنبل ، ۳۱	ابن العمید وزیر ، ۵۲
احمد بن قرمط ، ۲۱	ابن الندیم صاحب الفہرست ، ۵۳
ارجن ، ۸	ابوبکر خلیفہ ، ۵۱، ۴۰، ۳۰
اردبیل ، ۵۹	ابوبہس بن ہبصم ، ۴۹
ارسطاطالیس ، ۵۳، ۱۲، ۷-۶	ابو الحسن نویری ، ۵۸، ۲۱
ارغوبہ ، ۵۹، ۳۴	ابو الحسن الدینوری ، ۲۲
اسحاق بن عمر ، ۳۵	ابو حنیفہ (نعمان بن ثابت) ، ۳۱
اسکندر ، ۶-۷	ابوالخیر خمار ، ۵۳-۵۲، ۶
اسکندر بہ ، ۱۵	ابوریحان بیرونی ، ۵۵-۵۳، ۵۲، ۸
اسماعیل بن علی ، ۳۶	ابوزیاد ، ۳۴
اشعری (علی بن اسماعیل) ، ۵۵، ۳۱	ابوزید بلخی (احمد بن سہل) ، ۵۸، ۲۰
اصفہان ، ۳۹	ابوسہل مسیحی ، ۵۲
اغاذیمون ، ۲۱، ۱۲	ابوعلی سینا ، ۵۲

(۱) اعداد این فہرست از ۱ تا ۵۰ راجع بہ متن و قبہ راجع بہ حواشی است .

۳۳، جاحظ (عمر بن بحر)
 ۶، جالبینوس
 ۱۹، جزیرة العرب
 ۴۳، جعدہ
 ۴۲، ۲۴، جعفر بن محمد الصادق، امام
 ۴۳، حدیثہ
 ۵۱، حدیقة الرحمن
 ۳۲، حسن بصری
 ۲۴، ۲۳، حسن بن علی بن ابی طالب، امام
 ۴۲، ۳۶، ۳۵، ۳۴
 ۴۲، حسن بن علی العسکری، امام
 ۳۹، حسن صباح
 ۴۲، ۳۵، ۲۴، ۲۳، حسین بن علی (امام)
 ۲۳، حسین بن محمد الکوفی، ابو عبد اللہ
 ۴۹، حفص بن مقدم
 ۴۳، حکیمہ
 ۴۳، حمیدہ
 ۱۰، حمیر (زمین)
 ۳۵، حنیفہ
 ۵۱، ۴، حنیفة (بنی)
 ۵۷، ۱۲، خالد بن سنان عبسی
 ۵۱، خالد بن ولید
 ۵۷، ۵۲، ۴۰، ۳۵، ۱۹، ۱۵، خراسان
 ۱۰، خزر ج

۵۶، انس
 ۱۰، اوس
 ۵۳، ۱۲، ۶، افلاطون
 ۴۲، ام البنین
 ۴۳، ام الفضل
 ۳۴، امیہ (بنی)
 ۱۲، امیة بن ابی الصلت
 ۱۵، انطاکیہ
 ۵۴، ۸، باسدیو
 ۱۸، بدوہ
 ۳۶، بزغ بن یونس
 ۳۳، بشر بن معتمر
 ۵۷، بطلمیوس ثانی
 ۵۲، ۱۵، بغداد
 ۱۹، بلخ
 ۳۱، بومطیع بلخی
 ۳۷، ۲۶، بومیمون قداح
 ۱۸، پارس
 ۵۹، پترزبورگ
 ۵۶، ۱۱، تبع بن کلکرب حمیری
 ۱۲، تمیم (بنی)
 ۵۲، توحیدی (ابو حیان علی بن محمد)
 ۴۹، ثعلبة بن عامر
 ۱۰، ثقیف (بنی)

شاپور بن اردشیر ، ۱۷
شافعی (امام عبداللہ محمد) ، ۳۳۳۰
شام ، ۴۵
شعیب بن خازم ، ۴۹
شفر مستشرق ، ۵۹
شق ، ۱۲
شمر ، ۴۳
شہر بانو ، ۴۳
شہرستانی (محمد بن عبدالکریم) ، ۵۵ ، ۵۲
شیث ، ۱۸
صاحب التذیہ یا ذوالتذیہ ، ۵۹ ، ۴۸
صرخاب الطبری ، ۳۴
صرمة بن انس ، ۱۱ - ۱۲ ، ۵۶ ، ۵۷
صفا ، ۱۱
صفین ، ۴۴
ضحاک بن قیس ، ۵۹ ، ۴۹ ، ۴۸
طایف ، ۱۰
طبری (محمد بن جریر) ، ۵۶
طوس ، ۴۳ ، ۴۲
عامر بن الظرب العدوانی ، ۵۷ ، ۱۲
عامری (ابوالحسن محمد نیشابوری) ، ۶
۵۲ - ۵۱
عامی (ظاہراً همان عامری)
عبدالرحمن بن ملجم ، ۴۳

خوارزم ، ۵۲
خیبر ، ۱۲
خیزران ، ۴۳
دارا بن دارا ، ۶
داود ، ۱۴
داود بن علی اصفہانی ، ۳۰
ذکیر بن صفوان ، ۳۴
رضوی (شعب) ، ۳۵
رومیہ ، ۱۵
ری ، ۵۲ ، ۳۹
زردشت ، ۱۸ ، ۱۷
زفر ، ۳۱
زہیر بن ابی سلمی ، ۱۰
زیاد بن الاصفر ، ۴۹
زید بن علی بن الحسین ، ۳۴
زید بن عمرو بن نفیل ، ۵۷ ، ۱۲
ساخاؤو مستشرق ، ۵۳
سحبان ، ۱۲
سرّ من رأی ، ۴۴ - ۴۲
سطیح ، ۱۲
سقراط حکیم ، ۱۲
سمانہ ، ۴۲
سنان ، ۴۳
سولن ، ۲۱

- عيسى مسيح ، ١٥ ، ٢٤ ، ٢٥
 غدیر خم ، ٢٣ ، ٣٣
 غزنین ، ١٧ ، ٢٩ ، ٥٣
 غسان ، ١٠ ، ١٢
 فاطمه بنت اسد ، ٤٢
 فاطمه بنت الرسول ، ٣٠ ، ٤٣
 فرعون ، ٣٢
 فضل بن عبدالله ، ٤٩
 فيثقرس ، ١٢
 قباد فيروزان ، ١٧ ، ٥٦
 قريبه ، ٤٣
 قريش ، ١٠
 قس بن ساعدة الايادي ، ١١
 قسطنطينيه ، ١٥ ، ٥٧
 قطري بن الفجاءة ، ٤٨ ، ٥٩
 قيس ، ٥٦
 كثير النواء الابتر ، ٣٤
 كربلا ، ٤٣
 كعبه ، ١١
 كعبي بلخي (ابو القاسم) ، ٣٤
 كلاغ (بنی) ، ١٠
 كلب (بنی) ، ١٠
 كنانه ، ١٠ ، ١١
 كوفه ، ٤٣
- عبد الرحيم بن عبدالله ، ٢٣
 عبدالقاهر بغدادی ، ٥٥
 عبدالكريم بن عجرد ، ٤٩
 عبدالله بن اباض ، ٤٩
 عبدالله بن جرود ، ٤٩
 عبدالله بن حرب ، ٣٥
 عبدالله بن سبأ ، ٣٥
 عبدالله بن شمر اخ ، ٤٩
 عبدالله بن عباس ، ٤٥
 عبس (بنی) ، ١٢
 عثمان بن عفان ، ٣٠ ، ٤٠
 عراق ، ١٩ ، ٣١ ، ٤٠
 علاّف (ابو الهذيل) ، ٣٢
 على بن ابي طالب (امير المؤمنين) ، ٢٤
 ٢٥ ، ٣٠ ، ٣٢ ، ٣٧ ، ٤٠ ، ٤٢ ، ٤٤ ، ٤٩
 على ابوطالب ، ٣٦
 على بن الحسين (امام زين العابدين) ، ٤٢
 على بن محمد (امام ابو الحسن النقي) ، ٤٢
 على بن موسى (امام ابو الحسن الرضا) ، ٤٢
 عمر بن الخطّاب ، ٢٤ ، ٢٥ ، ٣٠ ، ٣٠ ، ٤٠ ، ٥٧
 عمرو بن عاص ، ٤٤ - ٤٦
 عمرو بن يزيد الكلبي ، ١٢ ، ٥٧
 عناني زاهد ، ١٣ ، ٥٧
 عيسى چهار لختان ، ٣٦ ، ٤٧

محمود غزنوی (سلطان بمین الدولہ)

۵۲، ۵۳

متوکل خلیفہ، ۴۳

مختار بن ابی عبید تقی، ۳۵

مدینہ، ۴۲، ۴۳

مرتضیٰ علم الہدی ابو القاسم علی، ۴۱، ۵۹

مروہ، ۱۱

مریم، ۱۵

مستعین خلیفہ، ۴۳

مسعودی صاحب مروج الذهب، ۵۵

مسکویہ (ابو علی احمد بن یعقوب)، ۵۲

مسئلہ کذاب (رحمن الیمامہ)، ۴۰، ۵۱

مصر، ۲۷، ۹

معاویہ بن ابی سفیان، ۴۴-۴۶

معمر بن عبّاد السلمی، ۳۳

مغیرہ بن شعبہ، ۲۴

مقتسی، مطہر بن طاهر، ۵۱

مکہ، ۱۹، ۴۲، ۴۳

منصور خلیفہ، ۴۲

موسیٰ کلیم اللہ، ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۳

موسیٰ جعفر السکاظم، امام، ۲۴

ناصر خسرو، ۳۹

نافع بن ازرق، ۴۸، ۴۹، ۵۹

نجار (بنی)، ۱۲

کیسان، ۲۵

کوزگانان، ۳۴

کیومرث، ۱۶

مازندران، ۴۰

مالک الاشر، ۴۴-۴۵

مالک بن انس، ۳۱

مأمون خلیفہ، ۱۸، ۴۳

مانی، ۱۸

مثنیٰ بن التمیم الیعقوبی، ۱۵

محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی، ۵۹

محمد ادیب، ۳۹

محمد بن الحسن القائم، امام، ۴۲، ۴۴

محمد بن الحسن الشیبانی، ۳۱

محمد بن الحنفیہ، ۳۵

محمد بن عبد اللہ رسول اللہ، ۲۱، ۲۲، ۵۰

۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۳۸

۵۱، ۴۶

محمد بن عبید اللہ، ابو المعالی مؤلف

کتاب، ۵۱، ۵۲-۵۶، ۵۹، ۶۰

محمد بن علی الباقر امام، ۵۲

محمد بن علی التقی، امام، ۴۲

محمد العاصی، ابو الفضل عبدالصمد، ۲۲

محمد بن یعقوب، ۳۶

هرمس ، ۲۱، ۱۲	نجدۃ بن عامر الحنفی ، ۴۹
ہشام خلیفہ ، ۴۳	نسا ، ۱۷
ہمدان (بنی) ، ۱۰	نسطورس ، ۱۵
ہندوستان ، ۱۹، ۱۸	نصر بن سیار ، ۳۴
ہوشنگ ، ۱۹	نظام ، ۳۳
یحییٰ بن اصرم ، ۴۹	نوبہار بلخ ، ۱۹
یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین ، ۵۹، ۳۴	نوشیروان ، ۱۷
یزدانبخت ، ۵۸	نہروان ، ۴۶
یزیر بن انیسہ ، ۴۹	وحشی ، ۵۱
یمکان ، ۳۹	وراق ، ابو عیسیٰ محمد بن ہارون ، ۱۰
یمن ، ۵۶	۵۶-۵۴
یعقوب مؤسس فرقہ یعقوبیہ ، ۱۴	ہارون الرشید ، ۴۳
یوسف قاضی ، ۳۱	ہارون برادر موسیٰ ، ۳۳، ۱۳
یوشع ، ۱۳	ہارون بن یزید ، ۲۳
یونان ، ۲۰	ہذیل (بنی) ، ۱۰

فهرست مطالب

۳-۱	آغاز کتاب
	باب اول - در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها و بهمه اقلیمها بیشتر
۹-۴	خلق بصانع مقرّ بوده اند
۵	العجم والفرس
۶-۵	الفارسیّة الدّریّة
۷-۶	الفلاسفه
۷	الروم والقبطیه والحبشیّه
۷	الترک
۹-۸	الهند
۹	الزنج
۲۲-۱۰	باب دوم - در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته اند
۲۲-۱۰	مذاهب العرب
۱۳-۱۲	مذاهب الفلاسفة
۱۳	مذهب جهودان
۱۳	السامریّة
۱۴-۱۳	العنانیّة
۱۴	الزّاعیّة
۱۴	مذهب ترسیان
۱۵-۱۴	الیعقوبیّة
۱۵	النسطوریّه
۱۵	الملکائیّه
۱۶	مذهب مغان

۱۷	مذهب زردشت
۱۷	مذهب مزدک
۱۷	مذهب مانی
۱۷-۱۸	مذهب تنوی
۱۹	مذهب بت پرستان
۱۹-۲۰	مذاهب هندوان
۲۰	مذاهب تناسخ
۲۰-۲۱	مذاهب صایدان
۲۱	مذاهب قراطیه و زنادقه
۲۱-۲۲	السوفسطائیه

باب سوم - در بیان آن خبر که پیغامبر گفت ائمت من پس از من

۲۳-۲۹	بہفتاد و سه فرقت شوند
۲۵	فصل در اصول مذاهب فرق اسلامی ^۴
۲۶	فرق سنت و جماعت
۲۶	معتزله
۲۶	شیعه
۲۷	مذهب الخوارج
۲۷	مذاهب المجبرہ
۲۷	مذاهب المشبہہ
۲۷	مذاهب الصوفیہ
۲۸	مذاهب المرجئہ

باب چهارم - در بیان مذہبہای اسلامی

۲۹-۳۱	مذاهب السنۃ و الجماعۃ
-------	-----------------------

٢٠-٢١
٣١
٣١
٢٢-٣٣
٣٣-٤١
٣٤-٣٥
٣٥
٣٥-٣٦
٣٦-٤٠
٤٠-٤٤
٤٤-٥٠
٥٠-٥٠
٥١-٦٠
٦١-آخر كتاب

مصنوع حديث
الاشعرية
اصحاب الراي
المعتزله
مذهب الشيعة
الف - زيديه
ب - الكيسانيه
ج - الغالية
د - الفرقة الرابعة من السبعة
هـ - الفرقة الخامسة : الامامية
مذاهب خوارج
حواشي بيان الاديان
فهارس كتاب

رسالة معرفة المذاهب

بقلم :

آقای علی اصغر حکمت

استاد کرسی ملل و عقل ذو دانشکاه تهران

رسالة معرفة المذاهب

بقلم آقای : علی اصغر حکمت

استاد کرسی ملل و نحل در دانشگاه تهران

مقدمه

در خرداد ماه سال ۱۳۳۵ هنگامیکه این بنده در شهر لندن بکتابخانه دفتر هندوستان **India Office library** ب جستجوی بعضی نسخ کمیاب فارسی آمد شدی میکرد اتفاقاً بنسخه رساله ای بنام « معرفة المذاهب » مصادف شد که بزبان فارسی ظاهراً در قرن یازدهم هجری در هندوستان تألیف شده است. ازین رساله چهار نسخه در آن کتابخانه موجود بود که وصف اجمالی هر یک ازین قرار است :

الف - در مجموعه خطی بشماره ۱۹۲۰ که مرکب است از رسالات مختلف در تصوف و اسلامیات - رساله یازدهم، مورخ ۲ جمادی الاولی سنه ۱۰۴۴ هجری که اقدم نسخ است ،

ب - نسخه شماره ۲۵۴۸ که آخر آن محذوف است ،

ج - نسخه شماره ۲۵۴۹ مورخ ۵ رجب ۱۱۳۷ ،

د - نسخه شماره ۱۹۵۱ (در مجموعه دهلی) .

پس از روی این چهار نسخه که همه با یکدیگر اختلافاتی داشتند این رساله

حاضر را گرد آورد .

مؤلف آن شخصی است بنام «محمود طاهر غزالی معروف بنظام-مدرس مدرسه جلالی» که هنوز بر این بنده هویت او معلوم نشده ولی امید است بعد ها در عداد علمائیکه در آنزمان در هندوستان میزیسته‌اند از نام و نشان و تاریخ زندگانی وی اثری بدست آورد.

موضوع رساله چنانکه از اسم آن پیدا است بیان اجمالی از مذاهب و فرق اسلام است بطور فهرست. و مؤلف مانند دیگر علماء که در تاریخ فرق اسلامی و شرح ملل و نحل کتاب پرداخته‌اند، تقسیمات فرق اسلامی را با انطباق بر روایت معروف که پیغامبر فرمود: «امت من پس از من به هفتاد و دو (یا هفتاد و سه) فرقه مختلف شوند» سعی کرده است که هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام را در این فهرست ذکر نماید.

این حدیث که در اغلب کتب ملل و نحل آمده است روایتی است صحیح که مبنای تقسیم فرق اسلام در نزد علماء میباشد.

اصل روایت در صحاح ترمذی (بنقل سیوطی در جامع الصغیر) چنین است :
 لِيَأْتِيَنَّ عَلِيٌّ امْتِي مَا أْتَى عَلِيٌّ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَذَا النَّعْلُ بِالنَّعْلِ ... وَانْ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَيَّ ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ مِلَّةً وَتَفَرَّقَتْ امْتِي عَلَيَّ ثَلَاثَ وَسَبْعِينَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً ، مَا نَا عَلِيَّهِ وَاصْحَابِي^۱ و نیز صورت مشروحتر و مفصلتری از همان روایت در کتاب بیان الادیان تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی آمده است^۲.

تقسیم ملل و نحل اسلام بهفتاد و دو ملت از قدیم الایام در نزد مسلمانان آنچنان معروف بوده است که صورت مثل سائر حاصل کرده و از اینجاست که در اشعار و کلمات بزرگان ذکر و اشاره به آن فراوان است چنانکه خیام در رباعی معروف خود بدان اشاره کرده و گفته است :

«می خور که غم کثرت و قلت ببرد اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد»

و نیز خواجه حافظ در بیت مشهور فرموده است :

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

۱ - الجامع الصغیر طبع مصر ص ۱۳۲ . کتاب مختصر الفرق بین الفرق طبع مصر ص ۱۴ .

الملل والنحل : ص ۱۱ - رجوع شود به بیان الادیان طبع تهران ص ۲۳

در این رساله نیز همچنان مؤلف سعی کرده است که فرق اسلام را بهفتاد و سه فرقه احصاء نماید که از آنمیان یک فرقه را ناچیه و بقیه را هالکه دانسته است. مشرب و مذاق مؤلف (سنی حنفی) است که در کتاب خود از ابوحنیفه ره و کتاب او «الفقه الاکبر» نام میبرد لیکن در کلام پیر و اشاعره نیست و همچنین نسبت بفرقه حقه امامیه انکار و خلاف شدیدی اظهار میکند و از ایشان بنام «رافضه» نام میبرد. چون این روش و عقیده مذهبی در ایام سلاطین گور کانیه هند در دربار آن پادشاهان و نزد علماء آن سامان رواجی داشته، وی نیز که در یکی از مدارس هندرتبه مدرسیت داشته است مشرب و مذهب اهل زمان را پیروی نموده است، والعهدة علیه.

ما از نشر این رساله نظری بعقائد مؤلف آن نداریم لیکن چون بعضی مزایا و اوصاف آن کتاب کوچک را قدری و منزلتی میدهد انتشار آنرا از لحاظ مطالعه تاریخ فرق و ملل اسلامی بیفایده ندانستیم

اول آنکه از کلیه فرق بطور فهرست و باختصار و اجمال خلاصه ای ترتیب داده است که مراجعه بان طالب علم را از مفصلات بی نیاز میکند.

دیگر آنکه چون بزبان فارسی کتاب در علم مذاهپ و تاریخ عقاید کمتر تألیف شده است این رساله در نوع خود از این جهت امتیازی دارد.

سه دیگر آنکه چون بعضی فرق در آنجا ذکر میشود که در سایر منابع و کتب اسمی از آنها برده نشده است ازینرو علم بانها خالی از فایده نیست.

ولی باید گفت که در بیان فرق و ملل مختلف مؤلف مرتکب سهو و اشتباه بسیار گردیده و بعضی را با بعضی دیگر خلط کرده و در بیان عقائد آنها براه خطا رفته است بهمین سبب در ذیل صفحات در بیان هر یک از فرق معروف اشاره بسایر منابع کرده ایم که طالب علم بان مراجع رجوع کند و آنها را بایکدیگر مقایسه و تطبیق نماید.

بهر حال اگر گرد کردن مجموعه ای از کتب «تاریخ مذاهپ اسلام» در نزد اهل ادب و طالبان معرفت قدر و قیمتی چنانکه باید حاصل کند این رساله مختصر نیز در آن میان موجب تکمیل مجموعه خواهد گردید و گوئی سندی بر اسناد دیگر و منبعی بر سایر منابع خواهد افزود.

امید است که اهل دانش را بکار آید و بر خطا و نسیان مؤلف و ناشر بدیده عفو و اغماض نظر فرمایند.

تهران - مهر ماه ۱۳۳۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ وَالطَّاهِرِ ، الْمَعْبُودِ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ ، وَالصَّلَاةُ
عَلَى رَسُوْلِهِ الْكَامِلِ الْمَأْهَرِ ، وَعَلَى آلِهِ إِلَى انْتِهَاءِ الْأَجْسَامِ وَالْجَوَاهِرِ .

چنین گوید بنده ضعیف امیدوار بر رحمت پروردگار ، محمود طاهر غزالی عرف
بنظام مدرّس مدرّسه جلالی ، احسن الله الیه و غفر له ولوالدیه که : اله دانا و پادشاه
توانا تضاعفت الأوه وترادفت نعماوه چنین میفرماید : «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ
وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ»

یعنی این راهیست که من شما را نمودم و در رفتن این شارع فرمودم ، راهی
راست است ، اینرا بگیرد و بدین راه روید ، و در راههای دیگر چون کیشها و ملت‌های
باطل مشوید که شما را پراکنده کند از دین رحمانی ، و دور افکند از مسلمانی . و
سیدالانام بر این جمله باز مینماید :

سَتَفْرَقُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ
مِنْهَا هَالِكَةٌ وَ وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ . « وَ فِي رِوَايَةٍ : « كَلَّمَهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا

السَّوَادِ الْأَعْظَمُ » فَمِنْ هَذِهِ الزَّمَانِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ السُّكُونُ إِلَّا السَّوَادِ الْأَعْظَمُ »
یعنی زمانه آید که امت من هفتاد و سه گروه شوند . هفتاد و دو از آن در دوزخ روند
و یکی در بهشت رود و آن اهل سنت و جماعت است که مشغول عبادت و طاعت‌اند .

حاصل آنچه در نظر آمده بود از حکم‌های این هفتاد و سه گروه در هفت فصل
آوردم . و این رساله را که از او مذهبها شناخته میشود «معرفة المذاهب» نام کرده‌ام

تا هر که این رساله را بخواند اختلافی که در مذہبهاست بداند. و از راههای کثیزار شود بمشیتہ و ارادته، و راه استوار گیرد.

فصل اول

در بیان مذہب سنت و جماعت^۱ و آنچه بدان تعلق دارد

چون ایمان و اسلام و توحید و اعتقاد و شریعت و مذہب و اجتهاد و ملت و دین
عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما گفت کہ سنت و جماعت ده چیز است هر کہ

این ده چیز بجا آرد سنی باشد.

اول فاضل دانستن هر دو پیران یعنی ابابکر و عمر رضی اللہ عنہما .

دوم دوست داشتن دو داماد پیغمبر را، یعنی عثمان و علی رضی اللہ عنہما .

سوم بزرگ داشتن دو قبلہ یعنی بیت المقدس کہ قبلہ جمیع پیغمبران است ،

دوم کعبہ کہ قبلہ محمد است صلعم

چهارم رواداشتن مسح بر موزه بعد از وضوی کامل .

پنجم باز داشتن خود از دو گواهی کہ نہ بر کسی گواهی دهی کہ در حقیقت

بهشتی است ونہ بر کسی گواهی دهی کہ در حقیقت دوزخی است .

ششم پس دو امام نماز گزاردن، یعنی صالح و فاسق بحکم حدیث نبوی «صلوا

خلف کل بر وفاجر» .

هفتم هر دو تقدیر از خدای تعالی دانستن یعنی نیکی و بدی .

هشتم بردو جنازه نماز گزاردن، یعنی مطیع و عاصی .

نهم هر دو فرض گزاردن یعنی نماز و زکوٰۃ .

دهم فرمانبرداری کردن دو امیر یعنی سلطان عادل و ظالم .

اما هر کہ بدین ده چیز بگردد بخدا و بفرشتگان و بکتابها و برسولان و بروز

قیامت ، او مؤمن باشد . زیرا کہ معنی ایمان «گرویدن» . و «گردن نهادن» است و

هر کہ گردن نهد فرمانهای خدا را ، یعنی گواهی دهد کہ نیست مزای پرستش جز

خدای تعالی، و محمد بنده اوست، و رسول او، و نماز بر پای دارد، و زکوٰۃ مال دهد،

و روزهای ماه رمضان بدارد، و حج خانہ کعبہ اگر تواند بجا آورد، او مسلمان باشد.

(۱) درباره سنت و جماعت رجوع شود به انسیکلوپیدی اسلام مقاله «Sunna»

زیرا که معنی اسلام - «گردن نهادن» است.

و بعضی گفته اند که میان ایمان و اسلام فرقی نیست، هر که مؤمن است او مسلمان است و هر که مسلمان است او مؤمن است. و بعضی گفته اند در میان ایمان و اسلام فرقی است، زیرا که رسول ﷺ معنی ایمان دیگر گفت و معنی اسلام چیزی دیگر گفت. چنانکه بیان کردیم.

و هر که خدای تعالی را یکی گوید او «موحد» باشد. زیرا که معنی - توحید - «خدایا یکی گفتن» است. و هر که دل و جانرا بر خدای تعالی بندد او معتقد بود زیرا که معنی - اعتقاد - «گره بستن» است.

اما شریعت، راهی بود پیدا بر استی، و هر پیغامبر را کیشی باشد. و مذهب، روش و رفتار کسیرا گویند در کار، و در شریعت مذهب مجتهدانرا باشد. چون ابوحنیفه کوفی و شافعی و مالک و امثال ایشان. و صاحب مذهب کسیرا گویند که بر سیرت خلفاء راشدین و بر شریعت رسول باشد.

روا نیست که صاحب مذهب بر صاحب مذهب دیگر اقتدا کند هم چنانکه صاحب شریعت بر صاحب شریعت دیگر، و اگر شریعتی در شریعت دیگر یافت شود و یا حکم مذهبی در مذهب دیگر آنرا «اتفاقی» خوانند.

و هر که بکوشد بصواب جستن در حکمی که بر صلاح و فساد آن واقف باشد او «مجتهد» باشد زیرا معنی - اجتهاد - «کوشیدن» است. و «ملت» گروه جمع شده را گویند بر چیزی، خواه بر حق باشد خواه بر باطل، و «فرقه» را همین معنی است.

و هر که در اسلام ثابت شود او «مسلم» و دیندار باشد. امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه در فقه اکبر آورده است: که چون این چهار چیز جمع شوند «دین» گردد: توحید و ایمان و معرفت و اسلام. و بیان سنت و جماعت که حق اند این بود.

اما هفتاد و دو گروه که بر باطل اند در اصل شش گروه اند: بدین اسامی ۱- رافضیه ۲- خارجیه ۳- جبریه ۴- قدریه ۵- جهمیّه ۶- مرجئه. و هر گروهی ازین شش گروه دوازده گروه شد مانند چون شش را در دوازده ضرب کنی هفتاد و دو باشد چنانکه بیان گرفته خواهد شد. ان شاء الله.

فصل دوم

در بیان دوازده گروه رافضه^۱ بدین اسامی :

۱- علویه ۲- ابتریه ۳- شیعه ۴- اسحاقیه ۵- زیدیه ۶- عباسیه
۷- امامیه ۸- ناسیه ۹- تناسخیه ۱۰- لاعنیه ۱۱- راجعیه ۱۲- متربصه
اما آنچه هر دوازده گروه را در آن اتفاق است این است که نماز بجماعت سنت ندانند.

مسح بر سوزه روا ندارند، و بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سب کنند، و از جمیع یاران پیغامبر بیزارشوند مگر از علی رضی الله عنه. و فاطمه رضی الله عنها را از عائشه فاضلتر دانند. و گویند که پیغامبر بنفس خویش نتواند برسالت ایستادن مگر بیاری غیر خود. و بر طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نام پدنهاده اند، و ایشانرا مجتهد ندانند، و نومید باشند از رحمت خدای تعالی. و اقامت نماز تراویح را سنت ندانند. و اگر کسی سه طلاق بیک لفظ گوید هر سه واقع ندانند تا هر سه فریق نگوید و آن یکان یکان گفتن است. و در نماز دست راست بر دست چپ نهادن، و خطیبانرا در پوشیدن لباس سیاه منع کنند. و تعجیل در افطار کنند. و چون آفتاب فرو شود نماز مغرب نگزارند و تأخیر کنند تا آنگاه که ستارگان روشن نمایند.

و در آنچه اختلاف است اینست:

- ۱- علویه - علی را نبی گویند
- ۲- ابتریه ۲ علی را شریک گویند در نبوت
- ۳- شیعه گویند هر که علی را از اصحاب دیگر فاضلتر نداند او کافر باشد
- ۴- اسحاقیه ۲ زمین را هیچوقت از پیغمبر خالی ندانند یعنی نگویند که نبوت ختم شده است.

(۱) رافضه : رجوع شود به الملل : ج ۱ - ۱۶۶ - ۱۵۱ . مصر

بیان الادیان : ۳۳-۴۴ . طهران

الفرق : ۶۴ - ۳۰ . مصر

تبصرة العوام : باب ۱۹ طهران

انسیکلوپیدی اسلام : مقاله «Shi'a»

(۲) ابتریه : رجوع شود بکتاب مختصر الفرق : ۳۳ مصر.

(۳) اسحاقیه . رجوع شود به الملل ج ۲ - ۲۲ چاپ مصر - و بیان الادیان ۳۵ ، طهران

و تبصرة العوام ۱۸۰ ، طهران

- ۵- زیدیه^۱ - جز اولاد علی در نماز امام ندانند
- ۶- عباسیه - جز اولاد عباس بن عبدالمطلب امام ندانند و فرزندان او را در نماز امام و پادشاه بدانند.
- ۷- امامیه^۲ زمینرا خالی ندانند از امامی که او غیب داند، و نماز نگزارند پس امام فاجرو گویند که خلیفه روانیست جز بنی هاشم
- ۸- ناوسیه^۳ - گویند هر که خود را بر دیگری فاضل داند او کافر باشد .
- ۹- تناسخیه^۴ - گویند چون جان از کالبد بیرون آید رواست که در کالبد دیگر رود
- ۱۰- لاعنیه - بر معاویه و طلحه و زبیر و عایشه لعنت کنند
- ۱۱- راجعیه - گویند علی باز در دنیا خواهد آمد پیش از قیامت و امروز در ابر است و بانگ رعد آواز اوست و برق درخشنده از آتش سمهای اسب اوست .
- ۱۲- متربصه - گویند خروج کردن یعنی باغی شدن، و بجنگ پیش آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا دارند و حرام ندانند.

فصل سوم

در بیان دوازده گروه خارجییه^۵ :

- ۱- ازرقیه^۶ ۲- اباضیه^۷ ۳- ثعلبیه^۸ ۴- حازمیه^۹ ۵- خلفیه^{۱۰} ۶- کوزیه

- ۱- زیدیه: رجوع شود به الملل: ج ۱، ۱۵۹، مصر و مختصر الفرق: ۳۰. بیان الادیان: ۳۴ تهران. تبصرة العوام ۱۸۵
- ۲- امامیه: رجوع شود به: الملل ج ۲ ص ۲. بیان الادیان ۴. و کتاب مختصر - الفرق ۶۴-۵۱. مصر
- ۳- ناوسیه: رجوع شود به: الملل ج ۲ ص ۶. مختصر الفرق: ۵۷-۵۶
- ۴- تناسخیه رجوع شود به: مختصر الفرق: ۱۶۴
- ۵- خارجییه: رجوع شود به الملل: ج ۱ / ۱۲۳. المختصر الفرق: ۶۵، بیان الادیان: ۴۴ تهران. تبصرة العوام باب پنجم ص ۳۶ طهران. انسیکلوپیدی اسلام مقاله « Kharidjites »
- ۶- ازرقیه: رجوع شود به الملل ج ۱ / ۱۲۷. مختصر الفرق ۷۲. بیان الادیان ۴۹. تبصرة العوام ۳۸
- ۷- اباضیه: رجوع شود به الملل: ج ۱ / ۱۴۱. مختصر الفرق ۸۷. تبصرة العوام ۴۲
- ۸- ثعلبیه: رجوع شود به الملل ج ۱ / ۱۳۸. مختصر الفرق: ۸۵
- ۹- حازمیه رجوع شود به الملل ج ۱ / ۱۳۸ و ترجمه فارسی طهران ذیل صفحه ۹۶. مختصر الفرق: ۸۰
- ۱۰- خلفیه: رجوع شود به الملل: ج ۱ / ۱۳۶. مختصر الفرق ۸۲

۷- کنزیه ۸- معتزلیه ۹- میمونیه ۱۰- محکمه ۱۱- اخنسیه ۱۲- شمراخیه.
 اما در آنچه هر دوازده گروه را اتفاق است اینست که جماعت را حق ندانند، و
 اهل قبله را بگناه کافر گویند، و بر پادشاه ظالم خروج کنند، یعنی عاصی شوند. و
 گویند که علی و پسران او بر حق بودند در امامت که بر کسان معاویه خروج کردند
 و در آنچه اختلاف است اینست :

ازوقیه - گویند: مؤمن در خواب هیچ نیکوئی نبیند زیرا که وحی منقطع
 شده است (یعنی خواب را اعتباری نیست)

اباضیه - گویند که ایمان قول و عمل و نیت است

ثعلبیه - گویند که کارها بخواست خدا نیست یعنی بتقاضا و تقدیر او

حازمیه - گویند ایمان فرضی مجهول است یعنی فرضیت او روشن نشده .

خلفیه ۱ - گویند ترك آورنده غزا کافر است

کوزیه - غلو کنند در طهارت و سخت مالیدن اندام را در شستن

کنزیه - مالها را در گنج نهند و زکوة آن ندهند یعنی فرض ندانند

معتزلیه ۲ - بیزارند از دو حکم : نگویند که بدی از تقدیر خداست زیرا لازم

آید که آنرا ظالم دانند، و نگویند که نیکی از تقدیر است زیرا که آنرا عجز دانند،

و بر مرده نماز نگزارند، و گویند که ایمان کسب بنده است و مخلوق نیست و قرآن

محدث است و قدیم نیست، و آنچه در مصحفهاست حکایت قرآن است نه قرآن، و فعلهای

بنده مخلوق بندگان است، و مردگانرا از صدقه و دعای زندگان هیچ منفعت نیست،

و هر هیچکس را ولایت شفاعت نه، و معراج تا بیت المقدس بیشتر نبود، و کتاب و

حساب و میزان حق نیست، و گذشتن بر پل صراط حضوری بیش نیست، و مسلمان

فاسق میان بهشت و دوزخ بماند، و فرشتگان علی الاطلاق فاضلترند از مؤمنان،

و عقل مؤمنان و کافران برابر است، و دیدار خدای تعالی کس نخواهد دید،

۱- خلفیه . رجوع شود به الملل : ج ۱/۱۳۶ مختصر الفرق ۸۲

۲- معتزله : رجوع شود به الملل : ج ۱/۵۰ - بیان الادیان : ۲۲-۲۳ مختصر الفرق :

۹۵ . تبصرة العوام باب ششم . انسیکلوپیدی اسلام مقاله Al-mu'tasila

و کرامات اولیاء بر حق نیست . و خدای تعالی آفریدگار آنگاه شد که بیافرید ، و روزی آهنده آنگاه شد که روزی داد، یعنی خالق و رازق پیش از این نبود ، و خدای عالم و در بذات خود است نه بعلم و قدرت: یعنی خدا را صفات نیست . و آنچه در عدم است هنوز در حیز وجود نیامده است، شیء است، یعنی جواهر در عدم جواهر بود . و روا باشد که اهل بهشت بمیرند و بخشند و میت شوند . و آنکه کشته شود باجل خورشید نموده باشد ، یعنی اگر نمی کشتند نمی مرد . و علامات قیامت را منکرند، چون بی آمدن دجال و یاجوج و ماجوج و جزآن . و مطلقه ثلاثه را بی آنکه حلاله کنند عقد جاؤ دارند . و گویند عقل فاضلتر است از علم . و بعضی از ایشان میگویند که هر دو بر رند . و پیغامبر ص در شب معراج سخن خدای تعالی را بحقیقت بیواسطه نشنید، و رش عبارت از بلندی است، و کرسی عبارت از علم، و حجابها از منع رؤیت، و پیغامبر پیش از آن پیغامبر نبود بعد از آن شد . و پس از مردن نبی نیست (و بعد از . گنگ نبی نباشد) ، و پیش از وحی نه مؤمن بود و نه کافر . و انبیاء از زلت معصوم . و حرام از رزق نیست و مثل این بسیار گویند برخلاف سنت و جماعت :

۱- میمونیه : گویند : ایمان بغیب باطل است

۲- محکمه : گویند : خدا را بر مخلوق حکم نیست

۳- اخنسیه : گویند : هر که بمیرد عمل او بدو رسد یعنی جز عمل که کرده

است نیاید .

۴- رابخیه : گویند : زنان همچون ریاحین اند یعنی بوی ریحان بی ملک مباح

است پسر هر زنی که هست بی نکاح مباح است و روی زنان بیگانه دیدن بی نکاح مباح است

۱- میمونیه- رجوع شود به المال: ج ۱/۱۳۷ . مختصر الفرق ۱۶۹ . تبصرة العوام- ۴۰

۲- محکمه- رجوع شود به الملل ج ۱/۱۲۴ . مختصر الفرق: ۶۶ . تبصرة العوام:

۴۳ تهران

۳- اخنسیه- رجوع شود به ترجمه الملل فارسی ۹۶ . مختصر الفرق: ۸۵ . تبصرة العوام

۴۲ تهران

۴- شمراخیه- رجوع شود به بیان، لادیان ۲۷ تهران . تبصرة العوام ۴۳ تهران

فصل چهارم

در بیان دوازده گروه جبریه^۱

۱- مضطربیه ۲- افعالیه ، ۳- معیه ۴- مفروضیه ۵- نجاریه ۶- متمنیه
۷- کسبیه ۸- سابقیه ۹- حبیبیه ۱۰- خوفیه ۱۱- فکریه ۱۲- حبیبیه
اما مضطربیه گویند: فعل خیر و شر خدایراست ما را در آن فعلی نه.

افعالیه گویند: خلقرا فعلی هست لکن قدرت نیست .

معیه گویند خلقرا قدرت است لکن بافعل ، یعنی قدرت و فعل هر دو بندهراست
مفروضیه- گویند: آنچه شدنی است شدهاست یعنی در این ساعت از کسی چیزی
پیدا نمیشود که بکارآید .

نجاریه گویند: خدای تعالی خلقرا بیافرید بر علم ، و عذاب کند خدای تعالی
خلقرا بر فعلهای خویش نه بر فعلهای ایشان .

متمنیه- گویند: که خیر آن است که نفس بدوشادشود و آرام گیرد .

کسبیه- گویند: ثواب و عقاب زیاده نشود بعمل نیک و بد .

سابقیه- گویند: سعادت و شقاوت پیش از این نبشته شدهاست . طاعت سود ندارد
و گناه زیان ندارد .

حبیبیه- گویند: دوست عذاب نکند مردوست را و خدای تعالی دوست ماست .

خوفیه- گویند: دوست نترساند مردوست را .

فکریه- گویند: فکرت به از عبادت است . هر که را علم زیادت شود عبادت
ازو ساقط گردد و بدان مقدار واجب شود بر خلق مایحتاج او . پس او شریک باشد در
مالهای مردمان و هر که باز دارد او را از چیزی ، او ظالم باشد .

حبیبیه- گویند: قسمت نیست درمالها ، یعنی میراث نیست .

و بعضی از آن دوازده گروه گویند توفیق بیش از فعل است .

۱- جبریه: رجوع شود به المثل ج/ ۱ ص ۹ تبصرة العوام باب ۱۸/ ۱۴۲ تهران: رجوع
شوده انسیکلوپیدی اسلام مقاله Djabriya
۲- نجاریه - رجوع شود بالمثل ج ۱/ ۹

فصل پنجم

در بیان گروه قدریه^۱ بدین اسامی

۱- احدیه ۲- ثنویه ۳- کیسانیه ۴- شیطانیه ۵- شریکیه ۶- وهمیه
 ۷- رویدیه ۸- ناکسیه ۹- متبریه ۱۰- قاسطیه ۱۱- نظامیه ۱۲- منزلیه
 اما آنچه هر دوازده گروه را در آن اتفاق است اینست، گویند: روا باشد که
 نزدیک خدای تعالی کفر باشد و نزدیک خلق ایمان باشد، و نماز جنازه واجب ندارند
 و تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی ندانند، و از خود دانند. و گویند که توفیق بعد از
 فعل است و جبریه پیش از فعل میگویند، و در مذهب سنت و جماعت توفیق و فعل
 هر دو برابرند چنانچه در **فقه اکبر** مذکور است. و گمان برند که معراج نبی رادر
 خواب بود، و گویند: ما میدانیم که مؤمنیم نزدیک خدای تعالی یا کافریم و میثاق
 را منکرند یعنی الست را.

و در آنچه اختلاف است این است:

احدیه گویند: ما را بر فرض از نبوت پیغامبر اقرار هست و قبول میکنیم،
 اما بر سنت های او کاری و گذری نیست و ندانیم.

ثنویه ۲ گویند: نیکی از یزدان است و بدی از اهریمن.

کیسانیه ۳ گویند: نمیدانیم که افعال ما مخلوقند یا نه.

شیطانیه ۴ گویند: خدای تعالی شیطان را نیافریده است یعنی شیطان را وجود نیست.

شریکیه گویند: ایمان غیر مخلوق است.

وهمیه گویند: فعلها ما را نیست.

رویدیه گویند: جهان منسوخ نشود.

ناکسیه گویند: روا باشد جنگ کردن با امامان یعنی بر پادشاهان.

متبریه گویند: هر که گنهگار گشت کافر گشت توبه وی قبول نشود.

قاسطیه گویند: کسب فریضه است و نکوهیده دارند زهد را.

۱- قدریه- رجوع شود به انسیکلوپیدی اسلام مقاله «Kadariya»

۲- ثنویه- رجوع شود به الملل والنحل: ج ۲/۶۰. و مختصر الفرق. ۱۷۰

۳- کیسانیه رجوع شود به مختصر الفرق، ۳۰

۴- شیطانیه رجوع شود به مختصر الفرق ۶۳

نظامیه^۱ گویند : خدای تعالی هیچ شیئی نیست که او را توان دیدن .
منزلیه گویند: ما نمیدانیم که بدی تقدیر هست یا نه .

فصل ششم

در بیان دوازده گروه جهمی^۲ بدین اسامی :

- ۱- معطله ۲- مترابصیه ۳- متراقبه ۴- واردیه ۵- حرقیه ۶- مخلوقیه
- ۷- غریه ۸- فانیه ۹- زنادقه ۱۰- لفظیه ۱۱- قبریہ ۱۲- واقیہ

اما آنچه هر دوازده گروه را در آن اتفاق است اینست : گویند: ایمان بدل است نه بزبان، و عذاب گور و سؤال منکر و نکیر و حوض کوثر و ملک الموت و سخن گفتن موسی ع را بحقیقت باخدای منکرند .

و آنچه در آن اختلاف است اینست :

معطلیه^۳ گویند : نامهای خدای و صفات او مخلوق است .

مترابصیه گویند : علم و قدرت و مشیت مخلوق است .

متراقبه گویند : خدای تعالی بر جای است^۴ .

واردیه گویند : هر که در دوزخ رفته است باز بیرون نیاید و مؤمن در

دوزخ نرود

حرقیه گویند : اهل آتش چنان سوزند که از ایشان یکی هم نماند در دوزخ .

مخلوقیه گویند: قرآن مخلوق است .

غریه گویند : محمد صلعم حکیم بود نه رسول .

فانیه گویند : بهشت و دوزخ فانی شود .

زنادقه^۵ گویند : معراج بجان بود نه بتن ، یعنی که جان پیغمبر در معراج

۱- نظامیه : رجوع شود به الملل ج ۱/۶۰ - مختصر الفرق : ۱۰۲

۲- جهمیہ : رجوع شود به الملل ج ۱/۹۰ . مختصر الفرق ۱۲۸ . تبصرة العوام ۱۶۴

انسیکلوپیدی اسلام : مقاله Djahm

۳- معطله : رجوع شود به الملل ترجمه فارسی ۴۲۹ طهران . تبصرة العوام ۸۶

۴- نسخه . ب : خدای تعالی بر همیانست که توان دانست

۵- زنادقه : رجوع شود به الملل : ج ۲/۶۲ . مختصر الفرق ۱۰۵

رفته بود بی تن ، و خدای تعالی در دنیا دیده نشود و قیامت را منکرند . و گویند عالم قدیم است و معدوم شیء است .

لفظیه گویند : لفظ و ملفوظ هر دو یکی است یعنی قرآن سخن خواننده است نه سخن خدای و ما میگوئیم لفظ از لافظ است و قرآن سخن خدای تعالی است .
قبریه گویند : عذاب قبر نیست بعد از مردن ، یعنی ایشان عذاب و ثواب و پرسش را در گور منکرند .

واقفیه گویند : در قرآن ما را ایستادن است یعنی تأمل است ، و نگوئیم که مخلوق نیست .

فصل هفتم

در بیان دوازده گروه مرجئه^۱

- ۱- تارکيه ۲- شانیه ۳- راجیه ۴- شاکیه ۵- بهشمیه ۶- عملیه
- ۷- منقوصیه ۸- مستنبیه ۹- اثریه ۱۰- بدعیه ۱۱- مشبهه ۱۲- حشویه

اما آنچه هر دوازده را اتفاق است اینست که گویند بعد از نماز فریضه ای نیست ، و هر که ایمان آورد و بعد از آن هر چه خواهد بکند باکی نیست . و در آنچه اختلاف است این است :

- ۱- **تارکيه** گویند علم از برای جمع کردن دنیا باشد و عمل از برای نعمت عقبی . اینهمه بترك باید کرد و در حضور با مولى مشغول باید شد .
- ۲- **شانیه** گویند : هر که « لا اله الا الله محمد رسول الله » بگوید و بگردد بعد از آن خواه طاعت کند خواه معصیت زیان ندارد .
- ۳- **راجیه** گویند : بنده بفرمانبرداری بعالم صالح نام آورده نشود ، و بمعصیت عاصی نام کرده نشود زیرا که ممکن است خلاف هر دو باشد .
- ۴- **شاکیه** گویند : ما نمیگوئیم از ایمان زیرا که مستقیم نیست لیکن هر چه گوئیم از روح و عقل گوئیم شاید ، زیرا که ما شک داریم در ایمان ، زیرا که متیقن

۱ - مرجئه . رجوع شود بالملل ج ۱/ ۱۲۳ . مختصر الفرق ۲۷ . انسیکلوپدی

اسلام ، مقاله : Al - Mardjia .

نیست لکن هر چه گوئيم از روح و عقل گوئيم زيرا كه ايشان متصرف اند در وجود انسان .

۵- بهشميه^۱ گویند : ايمان علم است ، هر كه نداند جمله امرها ونهيها ، او كافر شود .

۶- عمليه - گویند: كه ايمان عمل است با علم هر كه را علم نيست عمل نيست .

۷- منقوصيه - گویند : ايمان زياده شود بلفظ وي و كم گردد بقهر وي هيچ نوع بنده را مدخل نيست .

۸- مستثبيه گویند : ما مؤمنيم ان شاءالله .

۹- اثريه گویند : قياس باطل است يعنى دليل را نشايد .

۱۰- بدعيه گویند : هر مشكلي نو كه در جهان پيدا ميشود بيخواست و ارادت او نيست . و هر پادشاه نو كه پيدا ميشود فرمانبرداري او ببايد كرد اگر چه گنه كردن فرمايد .

۱۱- مشبهه^۲ گویند : حقتعالى بياوريد آدمرا بصورت خویش .

۱۲- حشويه^۳ گویند : واجب وسنت و نقل هر سه يكي است زيرا كه هر سه بر يك لفظ وارد است .

بيان هفتاد ودومات باطل اين بود كه كرديم .

امام ابوالقاسم رازي رحمه الله عليه در رساله خویش هفت گروه ديگريان می کند برين اساسی :

۱- كراميه ۲- دهريه ۳- جابليه ۴- اباحيه ۵- براهميه ۶- اشعريه

۱ - بهشميه - رجوع شود به الملل ج ۱/ ۸۳ مختصر الفرق ۱۲۱ . تبصرة العوام ۵۵

۲- مشبهه : رجوع شود به الملل ج ۱/ ۱۱۰ . مختصر الفرق - ۱۲۳ . بيان الاديان

۳ . انسيكلويدى اسلام : مقالة . « Tashbih »

۴- حشويه : رجوع شود به الملل ج ۱/ ۹۰ .

اول **کرامیه** ۱ گمان برند : که ایمان اقرار بر زبان است و قرآن محدث است ۲ و پیغمبر بنفس خویش حجت نبوت نیست بر خلق و بمعجزه باشد . و محمد صلعم خدای را بچشم سردید در شب معراج و گمان برند که عرش جای نشستن او و کرسی جای دوپای اوست و از انبیا کفو و گناه آید . و کسب واجب ندارند . و نیز دیگر تصور آن و تفکر در ذات و صفات خدای تعالی را جایز ندارند .

دوم **دهریه** ۲ طبعها را قدیم گویند و بندگانرا فاعل مختار دانند ، و خوابی که بینند تعبیر آنرا حق دانند و در حق خدای و رسول و صحابه و در قبله و در طهارت و در تقدیر شک آرند .

سوم **حبابلیه** گویند : ما مؤمنیم اگر خدای تعالی خواهد ، و روا بود که بنده کافر باشد نزد خدای تعالی ، و مؤمن باشد نزد خلق . و برعکس آن . و قرآن مجرد حروف است و خالق را به خلق مانند کنند .

چهارم **اباحیه** ۴ گویند که خدا دیده شود در دنیا ، و ولی فاضلتر است از نبی و مؤمنانرا گناه زیان ندارد . و تکلیف بدوستی برداشته شود و ختم کاررا نترسند .
باطنیه : احادیثی که در آن علامت قیامت است تاویل کنند .

۱- کرامیه : رجوع شود به الملل ج ۱/۱۱۵ مختصر الفرق ۱۳۹ . انسکلوپیدی اسلام : مقاله « Karamiya » .

۲- «... و مرده نشیند در گور تا سرگور گشاده شود، آنگاه سؤال گورپرسیده آید . و گویند : معراج نردبانی بود از زر و نقره و یاقوت و مرجان . و ولی را از نبی فاضلتر دانند . و گویند : آنچه در مصحفهاست حکایت قرآن است و عرش جای خدا ، و خدا را چشم بوده است و خدا را جسم دانند و بدان شدن بر عرش رواست ، و ملک الموت را گویند که عاقبت عاجز شود و مانده گردد . و گویند نور معرفت در ایمان مخلوق است غیر ازلی ، و ایمان ما از روز میثاق باز است و امام آنکه روا باشد که قریشی باشد و پیغمبر بنفس خویش حجت نیست بر خلق مگر بمعجزه ... » (نسخه ب) .

۳- دهریه : رجوع شود به الملل ج ۲/۷۶ . انسکلوپیدی اسلام : مقاله « Dahriya »

۴- اباحیه : رجوع شود به الملل ج ۲/۶۲ . مختصر الفرق ۱۶۲ .

۵- باطنیه : رجوع شود به الملل ج ۲/۲۶ مختصر الفرق ۱۷۰ - تبصره العوام ۱۸۱

انسکلوپیدی اسلام : مقاله Batiniya

براهمیه (ابرامیه) : رسالت را منکرند و گویند که معجزه مشیر (؟) است .
اشعریه^۱ : گویند عقل نوعی از علمهای ضروری است . و این اشعریه از فروع معتزله اند .

و ذکر یک ملت دیگر امام اعظم ابوحنیفه کوفی در فقه اکبر^۲ آورده است و آن - مجسمه^۳ باشد که خدایرا جسم گویند و این ملت از فروع کرامیه است . حاصل آنکه هر به مثل این ملت ها باشد آن از فروع هفتاد و دو ملت باشد و هر چه مثل این اختلاف ملتهاست که برخلاف مذهب سنت و جماعت است این ملتها باطله اند . حقتعالی هیچکس را بر آن راهها گذر نیارد و همه را بر صراط مستقیم که شاهراه است یعنی سنت و جماعت ثابت دارد بحرمة النبی و آله الامجاد .

تمام شد، کار من بنظام شد، در وقت ظهر روز چهارشنبه پنجم شهر رجب المرجب ۱۱۳۷ -



۱ - اشعریه : رجوع شود به الملل و النحل ج ۱/۹۷ انسیکلوپیدی اسلام : مقاله
« Al - Ashari »

۲ - الفقه الاکبر - تألیف امام ابوحنیفه النعمان (ولادت ۸۰ وفات ۱۵۰ هـ) صاحب مذهب معروف . کتابی است در علم کلام و بر آن در مصر و هندوستان شروح عدیده نوشته اند و طبع مکرر یافته .

۳ - مجسمه : رجوع شود به الملل . ج ۱/۱۱۵ . مختصر الفرق ۲۳ و رجوع شود بانسیکلوپیدی اسلام مقاله « Tashbih »